

دکتر بیل مونس، موعظه سر کوه، درس هشتم، متی ۵:۳۱ و آیات بعدی، اعمال نیک بزرگتر، بخش ۳

بیل مونس و تد هیلدبرانت ©

این دکتر بیل مونتس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۸، متی ۵:۳۱ و بعد از آن اعمال عدالت بیشتر، بخش ۳ است.

می‌دانید، در حالی که مت این کار را انجام می‌دهد، من به سوال شما پاسخ خواهم داد. من قبلاً فراموش کرده‌ام چه کسی آن را پرسیده است.

به طور دائم روی آن تأثیر Teen IV و اینکه آیا NIV او، بله. متوجه هستید. بگذارید چیزی در مورد NIV. گذاشته است یا خیر، بگویم.

در اساسنامه خود به طور مداوم به روزرسانی را گنجانده است، و بنابراین کمیته هر تابستان NIV، از ابتدا حداقل به مدت یک هفته، همیشه، تشکیل جلسه می‌دهد. و بنابراین، تمایل به به روزرسانی، چیزی که چیز جدیدی نیست، کاری است که آنها همیشه انجام داده‌اند. و جایی در گذشته، خیلی قبل از اینکه من در باشم NIV کمیته باشم، این استدلال مطرح شد که زبان آنقدر در حال تغییر است که باید به دنبال تغییر

و به نظر من، آنها کار وحشتناکی انجام دادند. این «مرد» و «مرد» بودند که باید از شرشان خلاص می‌شدند، بنابراین به جمع روی آوردند. و بنابراین، مکاشفه ۳:۲۰ یک مهمانی شام است.

من با آنها خواهم آمد و با آنها غذا خواهم خورد، و آنها با من خواهند بود. و آنها چیزها را به صورت جمع تغییر دادند، منظورم از سوم شخص به دوم شخص است. فکر می‌کنم اشتباهات زیادی مرتکب شدند.

بنابراین، وقتی آنها تلاش می‌کردند، و بسیاری از مردم می‌گفتند، خب، نکته چیست؟ نکته این است که زبان انگلیسی در حال تغییر است، و اگر فکر نمی‌کنید که زبان انگلیسی در حال تغییر است، واقعاً نمی‌دانید در دنیای انگلیسی زبان چه می‌گذرد. ممکن است در زمینه شما تغییر نکنند، اما همه جا در حال تغییر است. دان قدیمی را می‌گرفتم، دان کارسون عاشق رفتن به NIV کارسون به خاطر این جمله معروف بود، اگر من مدارس سکولار و بحث با مردم است.

«بخوانم که یک «مرد» و یک «مرد 84 NIV او این بحث‌های بزرگ را راه می‌اندازد. و می‌گوید اگر من یک داشته باشد، بحث را باخته‌ام. همه چیز تمام است.

دخترم، دانشجوی دکترا، همیشه به من می‌گوید که ضمیر سوم آخرِ صرف فعل، ضمیری است که کسی ZHE. است Z ساخته است. ضمیر بعدی

را انجام دادند، نه به این دلیل که لیبرال هستند، نه به این دلیل که TNIV کلمه احمقانه‌ای است. خب، آنها فمینیست هستند. خدای من، داگ مو به وفور در جایگاه مکمل منتشر شده است.

اما انواع و اقسام اتهامات لیبرال و فمینیست بودن وجود دارد و مطلقاً هیچ کدام از آنها درست نیست. مطلقاً هیچ کدام از آنها درست نیست. آنها باور دارند، و شواهدی برای اثبات آن دارند زیرا من شواهدی دیده‌ام که زبان در حال تغییر است.

همیشه برای انگلیسی زبانان جهان نوشته شده است. نه انگلیسی جنوبی، نه انگلیسی NIV. زبان جهانی شمالی، انگلیسی جهان.

واقعاً وحشتناک بود. من یکی از امضاکنندگان اصلی علیه آن بودم. واقعاً، خیلی بد بود TNIV، خب.

و اتفاقی که در مناظره افتاد این بود که مردم شروع به زیر سوال بردن انگیزه‌های مترجم کردند. شما هرگز انگیزه‌ها را زیر سوال نمی‌برید. شما نمی‌دانید آنها چه هستند.

در یک بحث آکادمیک، انگیزه‌ها مهم نیستند. باید با واقعیت‌ها کنار آمد. و بنابراین من تنها کسی هستم که نامم از فهرست معترضان حذف شده است.

من آن را برمی‌داشتم، بنابراین دوباره آن را می‌پوشم. من آن را برمی‌داشتم و دوباره می‌پوشیدم. بنابراین وقتی مو در حال مرگ است، ما باید کاری انجام دهیم، این کاری است که ما NIV گرکن، رئیس زوندروان، گفت که قرار است انجام دهیم.

رو نابود کنیم. و اول اکتبر که بیاد، برام مهم نیست کمیته کجا باشه TNIV ما قراره نابودش کنیم. ما قراره اون سال ۲۰۱۱ هست، ما قراره توی چهارصدمین سالگرد شاه جیمز بیابیم.

بودم ESV بنابراین، آنها من را به عنوان یک منتقد دوستانه و نقل قول دعوت کردند، زیرا من 10 سال در سه هفته حبس در ویستلر بود؛ اگر قرار باشد جایی زندانی شوید، ویستلر در بریتیش NIV آشنایی من با کلمبیا جای خوبی برای زندانی شدن است، و باید تمام زبان جنسیتی را رعایت می‌کردید. و خیلی هم سخت بود.

، خیلی سخت بود. اما ما انجامش دادیم، و بعدش شد ۲۰۱۱. آدم‌هایی هستند که ۲۰۱۱ را دوست دارند. آدم‌هایی هستند که از آن متنفرند، همه چیز بستگی به این دارد که چطور با کلمه «آنها» برخورد کنید.

و معلمان انگلیسی این را دوست ندارند. زوندروان یک چهارم میلیون دلار با افراد دیکشنری کالینز خرج کرد و آنها این سوال را به زبان انگلیسی عمومی پرسیدند: انگلیسی به کجا می‌رود؟ و این شواهد غیرقابل انکاری است که آنها در حال تبدیل شدن به ضمیر انتخاب هستند. من داده‌ها را دیده‌ام و غیرقابل انکار است.

غیرقابل انکار. اداره انگلیسی درست میشه، درست مثل زمان شکسپیر. من همیشه موقع صحبت کردن از شون استفاده می‌کنم.

هیچ‌کس متوجه نمی‌شود. من با شما از آن استفاده کرده‌ام، و شک دارم که شما اصلاً متوجه شده باشید. حالا، مشکل اینجاست.

زبان نوشتاری، زبان گفتاری همیشه از زبان نوشتاری جلوتر است. بنابراین، آنچه می‌شنویم، وقتی می‌بینیم، می‌تواند کمی تکان‌دهنده‌تر باشد. اما ما معمولاً آنها را در متن نوشتاری به خوبی مدیریت می‌کنیم.

یه جاهایی هست که میگن هر کسی که گوش شنوا داره، بذار بشنوه. مشکل اینجاست. وقتی بهشون متعهد بشی، دیگه بهشون متعهد شدی.

آنها فقط جمع هستند. زبان انگلیسی به اندازه کافی تغییر نکرده است که آنها را به صورت مجهول درآورد. و بنابراین یکی از پیشنهادات من این است که، برمی‌گردم و می‌گویم، هر کسی که گوش شنوا دارد، بگوید

(گوش‌ها) است. از نظر دستوری نمی‌تواند چیز دیگری باشد. اما the ears در انگلیسی، تنها مصدر آنها منظور متن این نیست.

هر کسی هست، بگذار هر کسی بشنود، درست است؟ اما چون گوش دارید، جمع، به آنها ضربه می‌زنید؛ آنها «به» گوش‌ها «برمی‌گردد. و هیچ کلمه‌ای به نام خودشان وجود ندارد، اگرچه ایجاد خواهد شد، شکی» ندارم. حالا، در عرض ۱۰ سال، این بحث از بین خواهد رفت.

منظورم این است که سرعت تغییر در زبان ما با ضمائر نجومی است. شاید اینجا، قطعاً اینطور خواهد بود، همه شما آخرین کسانی خواهید بود که تغییر می‌کنید. منظورم این است که همه اعداد این را نشان می‌دهند، همه اعداد این را نشان می‌دهند.

اما رفیق، اگر می‌خواهی در یک دانشگاه ارتباط برقرار کنی، به آتلانتا می‌روی؛ اگر می‌خواهی در یک دانشگاه ارتباط برقرار کنی، بهتر است این را نگویی چون اینطوری جلویت را می‌گیرند. و این نه خوب است و نه بد؛ زبان تغییر می‌کند. آیا خوب می‌شد اگر زبان هرگز تغییر نمی‌کرد؟ قطعاً.

آیا تا به حال زبانی در تاریخ جهان وجود داشته که تغییر نکرده باشد؟ نه. حتی زبان چینی هم نه. من همیشه فکر می‌کردم که زبان چینی در ۳۰۰۰ سال گذشته یکسان بوده است.

دوستان چینی من فقط به من خندیدند. پس تو واقعاً اصلاً چینی نمی‌دانی. زبان چینی دستخوش تغییرات عظیمی شده است.

آنقدر ضعیف ساخته شده بود، و چیزی شبیه دروغ و فریب وجود داشت که به TNIV مشکل این است که واقعاً در NLT. هنوز هم از نظر فروش، کتاب مقدس شماره یک است NIV. نسخه‌های بعدی منتقل شد. ایفا می‌کند NLT و ESV نقش ناخوشایندی را بین NIV حال پیشرفت است زیرا

چیزی است که به آن زبان طبیعی می‌گویند. آنها اصلاً اهمیتی نمی‌دهند که چند کلمه یونانی وجود NLT زبان دارد، چه وجه وصفی باشند و چه هر چیز دیگری. آنها فقط آن را همانطور که شما به انگلیسی صحبت می‌کنید، بیان می‌کنند.

این است که ما خیلی به معنی اهمیت نمی‌دهیم؛ ما فقط به کلمات درست پایبند خواهیم بود ESV نکته‌ی در موقعیت ناخوشایندی قرار دارد NIV. در هر دو مورد ارزش وجود دارد.

بنابراین، برای ما، سوال این است که آیا می‌توانیم منتظر تکامل زبان باشیم؟ از آنجایی که حدس‌ها حدود ۱۰ سال دیگر است، زبان کاملاً تغییر خواهد کرد. خواهیم دید. ممکن است اشتباه کنم.

میلیون‌ها و میلیون‌ها و میلیون‌ها دلار هزینه دارد. و به نظرم ترجمه افتضاحی TNIV اما بله، بدون شک ادعا می‌کند از آن پیروی می‌کند، گاهی اوقات اساساً خوب است ESV بود. از آنجایی که

بلکه این واقعیت که این کلمه، facts آنها در تلاشند تا برخی از حقایق آن را در نظر بگیرند، شاید نه ضمیر موارد، RSV در زبان امروزی به همان معنایی است که هست. بله، تلاشی برای این کار وجود دارد. و در وجود ندارد anthropos وجود داشته در حالی که در یونانی کلمه man زیادی وجود داشته که کلمه

، که در یونانی منعکس نشده بودند، خلاص شدیم. بنابراین RSV ما از شر چند هزار ارجاع مردمحور در برای اشاره به چیزی he استفاده کرد. از anaphoric he سعی کرد حساس باشد، اما از چیزی به نام ESV. صرف نظر از جنسیت آن استفاده می کند، که ترجمه را بسیار آسان تر می کند

برای افرادی طراحی شده است که مایل به مطالعه هستند. و معنی آن این ESV اما منظورم این است که است که اگر فکر می کردیم ترجمه ما منجر به سوء تفاهم می شود، خیلی سریع تفسیر می کردیم. تفسیری ترین در گناه، ESV دریافت می کند این است که کسانی که از خدا متولد شده اند، طبق گفته ESV چیزی که ادامه نمی دهند

این یک ترجمه کاملاً درست از زمان حال است، اما ما به اندازه کافی نگران کمال گرایی بودیم که نمی خواستیم واقعاً تلاش می کند تا زمانی که معنایی را کلمه به ESV، بگوییم گناه و به آن دامن بزنیم. اما گذشته از این کلمه منتقل می کند، ادامه دهد. بنابراین، به هر حال، ترجمه یک فرآیند شگفت انگیز است

این موضوع بسیار پیچیده تر از آن چیزی است که حتی من، به عنوان یک استاد زبان یونانی، می دانستم. چیزهای زیادی وجود دارد که باید در نظر بگیرید. و چندپارگی زبان انگلیسی در حال حاضر بسیار دشوار است

به درستی کشته و دفن شده، و این هیچ تاثیری TNIV خیلی سخته. به سوال جواب بده. بهش بگو که از TNIV نداره. من حتی یک بار هم نشنیدم کسی بگه، خب، ما این کار رو توی TNIV روی کار مداوم روی نظر زبان جنسیتی انجام دادیم

انجام دادیم، بنابراین واقعاً باید به آن پایبند باشیم. من هرگز نشنیده ام، من TNIV این کاری است که ما در چهار سال است که در کمیته هستم. این هرگز بحثی نبوده است

وجود داشت، که ربطی به زبان جنسیتی نداشت. و به بیشتر TNIV تغییرات خوب زیادی از نظر تفسیری در آنها اجازه داده شده که پابرجا بمانند چون تغییرات خوبی بودند. اما هیچ فشاری به کمیته وارد نمی شود. چون در واقع افرادی که خیلی سخت تلاش کردند، این است که آیا صدای من ضبط می شود، مت؟ باشه

خیلی راحت هستم. بگذارید مثالی بزنم که ترجمه TNIV کمیته ها به مرور زمان تغییر می کنند، و من الان در چقدر سخت است. اهود

قاضی که به مرد چاق چاقو زد چه کسی بود؟ ایهود چاقو را زد، درست است؟ عجلون پادشاه بود و ایهود قاضی. باشه. من همین الان گفتم، و یادم رفت شما چی گفتید. عجلون پادشاه است، درست است؟ آیا می دانید که عجلون چاق نبود؟ معنی کلمه چاق نیست

، نمی تواند به معنای کلمه باشد، چون می دانید چه کسی هم با همین کلمه عبری توصیف شده است؟ دانیال، گیاهخوار. این کلمه به معنای گل میخ است

یعنی مرد تنومند. مردی که می تواند در دعوا از پس خودش بریاید. قوی

و ببینید، این واقعاً مهم است چون قاضی یک آدم چاق و شلخته را نکشت. او طرفش را عوض کرد، خب او چپ دست بود، بنابراین شمشیرش در طرفی بود که آنها بررسی نمی‌کردند. و او به دنبال یک جنگجو رفت.

و او را فرو کرد، آن چاقوها خیلی بلند هستند، حدود یک و نیم فوت از پشتش بیرون آمد. حالا، چیزی که کار را دشوار می‌کند این است. یکی سنت است، همه چاقی آگون را می‌شناسند، درست است؟ همه این را می‌دانند.

اما اگر در آن زمان و دوران بودید، اگر ثروتمند بودید، لاغر می‌شدید؟ نه. یادم می‌آید برای اولین بار به هاوایی رفتم و یک دختر داشت صحبت می‌کرد، او 20، 30 پوند اضافه وزن داشت، و گفت، می‌دانم که چاق به نظر می‌رسم، می‌دانی چیست؟ من کاملاً در فرهنگ ما آدم درستی هستم. کاملاً درست.

آمریکایی‌ها روی هیکل‌های بی‌اشتها (آنورکسی) وسواس دارند. اما پادشاهان جنگجوی ثروتمند عهد عتیق این وسواس را نداشتند. پس، آیا او چاق بود؟ بله.

قسمت سخت ماجرا اینجاست. چربی‌ای که دور شمشیر جمع شده بود، چربی خارجی نبود؛ چربی داخلی بود. این اندام‌های او بودند که دور شمشیر جمع شده بودند.

حالا شما آن را ترجمه کنید. این یکی از جالب‌ترین مثال‌ها است، اما نشان می‌دهد که کار ترجمه چقدر می‌تواند پیچیده شود. و به همین دلیل است که من از آن خیلی لذت می‌برم.

خب، شما در مورد ترجمه هفتادگانی تثنیه ۲۴: ۱ سوال کرده بودید. کمی عجیب است، اما بگذارید کلمه به کلمه توضیح دهم. اما اگر کسی زنی یا همسری بگیرد و با او زندگی کند، با او ازدواج کند، و اینجا فعل داشته باشد، آن را نادیده می‌گیریم. و اگر آن زن در نظر او مورد لطف قرار نگیرد، اگر در نظر او مورد توجه قرار نگیرد، ایده این است که او در او چیزی می‌بیند، و این کلمه شرم‌آور، بی‌آبرو، ناشایست یا غیرقابل ذکر است.

معنی این کلمه همین است - یک عمل ناشایست، بعد طلاق‌ها. بنابراین، پاسخ این است که ترجمه هفتادگانی هم به همان اندازه مبهم است.

اسکیمو به معنای چیزی است که در جامعه محافظه‌کار آشکارا انجام نمی‌شود، نمایش داده نمی‌شود یا مورد بحث قرار نمی‌گیرد، زیرا شرم‌آور، نامناسب، ناشایست یا غیرقابل ذکر تلقی می‌شود. و اغلب در رابطه با فعالیت جنسی استفاده می‌شود. اما باز هم، این یک اصطلاح بسیار بسیار گسترده است.

باشه. بذار دو صفحه آخر یادداشت‌هام رو بخونم، راحت‌تر می‌شه. وگرنه، شاید توی بحث بهشون اشاره می‌کردم.

و بعد می‌توانیم درباره چیزهای دیگر صحبت کنیم. نکته از نظر تاریخی کنترل طلاق و نوع خاصی از ازدواج مجدد بود. این همان نکته محوری است.

خب، نکته‌ی اصلی این بود که طلاق نگیرید. اولاً، فقط در صورتی که کمی بی‌حیایی در او وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اینجا جایی نیست که طلاق بدون تقصیر باشد.

من دوستی دارم که بعد از یک سال زندگی مشترک، متوجه شد که همسرش با کسی رابطه نامشروع دارد. او حاضر نشد، با اینکه می‌توانست از او طلاق بگیرد، اما حاضر نشد. او قصد نداشت به زندگی مشترکشان پایان دهد.

و او پنج سال تلاش کرد تا او را وادار به طلاق کند. او مطلقاً از طلاق دادن او امتناع ورزید. او سرانجام به فکرم به میسوری نقل مکان کرد تا بتواند طلاق بدون تقصیر بگیرد و از او طلاق گرفت.

او هرگز مدارک را امضا نکرد. بسیار خب. این نوع طلاق بدون تقصیر همان چیزی است که تثنیه و عیسی نگران آن هستند.

باید یک عمل ناشایست وجود داشته باشد. و همانطور که گفتم، ثانیاً، گواهی طلاق او را از اتهامات ناعادلانه محافظت می‌کند. با توجه به اینکه کلمه‌ای که در اول قرن‌تین ۷ آمده است، مبنی بر اینکه او مقید نیست، یک اصطلاح قانونی است که به معنای مطلقه و واجد شرایط ازدواج مجدد است.

در قانون روم، اگر کسی قرار بود طلاق بگیرد و شوهر می‌خواست بگوید که او چنین شخصیتی دارد و بنابراین، هیچ‌کس نباید با او ازدواج کند، باید در سند طلاق قید می‌شد. تمام مدارک این امر در کتاب داوود موجود است. بنابراین، وقتی گفته می‌شود «مقید نیست»، به این معنی است که او دیگر متأهل نیست و واجد شرایط ازدواج مجدد است.

این همان معنای اصطلاح حقوقی است - نکته‌ای بسیار بسیار مهم. و باز هم، نکته‌ای که عیسی به آن اشاره می‌کند، وقار و جدیت ازدواج است.

شما نمی‌توانید وارد ازدواج شوید و از آن خارج شوید، که در واقع موضوع اصلی سفر تثنیه همین است. درست است؟ اگر ازدواج کنید، طلاق می‌گیرید، دوباره ازدواج می‌کنید، طلاق می‌گیرید، نمی‌توانید برگردید و با همسر اول ازدواج کنید. بنابراین در واقع موضوع سفر تثنیه همین است، ممنوعیت نوع خاصی از ازدواج مجدد. بنابراین، این بخشی بود که فریسیان باید با آن سر و کار داشتند.

او را به ارتکاب زنا متهم می‌کند. آه، بحث را به یاد دارم ESV ما در مورد آن صحبت کردیم. ترجمه در

باعث می‌شود که او زناکار شود. ترجمه افتضاحی است NIV 84 یک قدم به عقب بردارید. ترجمه قدیمی در

ESV، چرا؟ چون او را در حال زنا توصیف می‌کند. این باعث می‌شود که او به یک زناکار تبدیل شود. بنابراین ما آن را تغییر می‌دهیم تا او را به ارتکاب زنا، یک عمل واحد قابل بخشش، تبدیل کنیم، نه یک وضعیت مداوم.

جدید آن را به قربانی زنا بودن تغییر می‌دهد و سعی می‌کند از این ایده که این عمل شما را به NIV و سپس یک گناه ابدی و نابخشودنی سوق می‌دهد، فرار کند. بنابراین این چیزی نیست که عیسی می‌گوید. بله، پایان جدید هر کسی است که همسرش را به جز به دلیل بی‌بندوباری جنسی طلاق دهد، که او را قربانی زنا NIV می‌کند.

خب، ما که نیستیم، و کی بود؟ همانطور که می‌دانید، کوارلز در این مرحله از تفسیر کریگ بلومبرگ نقل قول می‌کند. او گفته است که بین عمل زنا و ورود به آن و سپس زندگی در آن شرایط تفاوت وجود دارد. و او می‌گوید که این یک گناه نابخشودنی نیست.

و بین ارتکاب زنا، در این مورد، ارتکاب زنا در ازدواج مجدد، زمانی که هنوز در ذهن خود، متأهل هستید، در نظر خدا، با همسر اول خود ازدواج کرده‌اید، و سپس زندگی ابدی در گناه، تفاوت وجود دارد. به آن دختری که در گوردون-کانول با من تماس گرفت، گفته شده بود که او دائماً در گناه زندگی می‌کند. و این، من فقط فکر نمی‌کنم کتاب مقدس این را بگوید.

مشکل اصلی اینجاست. چطور می‌توانیم بند استثنا را اعمال کنیم، درست است؟ منظورم این است که می‌توانیم از صمیم قلب در مورد تقدس ازدواج موعظه کنیم. می‌توانیم مشاورانی را استخدام کنیم تا در کلیساهایمان کار کنند تا به مردم کمک کنند ازدواج‌های قوی‌تری داشته باشند.

می‌توانیم وزارتخانه‌هایی را بیاوریم که واقعاً در کمک به وزارتخانه‌ها خوب هستند. منظورم این است که می‌توانیم همه کارهای مثبت را انجام دهیم، اما طلاق در پیش خواهد بود. این یعنی چه؟ و من تا زمانی که موضوع جنسی باشد، با گسترش [فعالیت] مشکلی ندارم.

من با قاطعیت این نکته را مطرح می‌کنم که پورنوگرافی هر نوع فعالیت جنسی است که خارج از محدوده ازدواج باشد. پورنوگرافی به وضوح یک فعالیت جنسی است، درست است؟ این چیزی است که در پورنوگرافی اتفاق می‌افتد. من فقط دارم به تصاویر مستهجن نگاه می‌کنم.

این یک فعالیت جنسی است. سوال این است که در مورد سوءاستفاده چطور؟ سوءاستفاده کلامی، سوءاستفاده فیزیکی و غیره. و موضع من در مورد آن، و می‌دانم که نکته قابل بحثی است، این است که مرحله اول جدایی است.

ما یک دوست خوب داریم که شوهرش به مدت ۱۰ سال از نظر عاطفی او را آزار داده است. او بالاخره با کسی رابطه نامشروع داشته و همسرش هم با او رابطه نامشروع داشته است و همسرش از نظر کتاب مقدس آزاد است که از او طلاق بگیرد. اما سوال این است که اگر او با کسی رابطه نامشروع نداشته باشد آیا ۱۰ سال سوءاستفاده، نقض مشروع پیمان ازدواج محسوب می‌شود؟ و نصیحت من در آن زمان این بود که جدایی برای همین است.

اینکه زنان به طرز شگفت‌انگیزی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. مردان به طرز شگفت‌انگیزی دستچین می‌شوند. زنان به طرز شگفت‌انگیزی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

و وقتی صحبت از امنیت فیزیکی می‌شود، جدایی قانونی دقیقاً همین است. و نمی‌دانم نظر شما در این مورد چیست، اما یک قدم با طلاق فاصله دارد. از آسیب جلوگیری می‌کند و باعث می‌شود شوهر متوجه شود که اکنون ناتوان است.

و من فکر می‌کنم این واقعاً ارزش این را دارد که بگوییم، باشه، من نمی‌توانم، منظورم این است که این مرد پیامک‌های همسرش را می‌خواند، ایمیل‌هایش را می‌خواند، کاملاً همه چیز را کنترل می‌کرد. اجازه نمی‌داد بدون او جایی برود. و من نمی‌دانم در ازدواج آنها چه اتفاقی خواهد افتاد، اما این بخشی از مزیت جدایی است، که شوهر را به چالش می‌کشد، قدرتش را از دست می‌دهد، و باید کمی واضح‌تر به موقعیت نگاه کند.

خب، به هر حال. خب، نظر یا سوال؟ مسئله‌ی سختی است. وقتی داشتم با این موضوع کلنجار می‌رفتم، با یکی از دوستان خیلی خوبم تماس گرفتم، او دکترای عهد جدید دارد و زبان یونانی را خیلی بهتر از من می‌داند.

به من گفته شد که او همیشه منبع کمک من بوده و طلاق خیلی خیلی زشتی را پشت سر گذاشته است. و من گفتم، باشه، مطمئناً اگر کسی باشد، می‌داند چگونه با داده‌های کتاب مقدس برخورد کند. بنابراین، با او تماس گرفتم و گفتم، باشه، چطور با بند استئنا و از این جور چیزها برخورد می‌کنی، و از این جور چیزها

، و او گفت، اوه بیل، درد آنقدر شدید بود که برایت مهم نیست. فقط می‌خواهی درد متوقف شود. گفتم پس هیچ خیانت جنسی از طرف همسرت وجود نداشته؟ نه

این فقط یک ازدواج وحشتناک بود که آنقدر دردناک بود که هر دوی ما فقط می‌خواستیم این درد از بین برود. خوب، این را می‌دانید، درست است؟ منظورم این است که من چیزی را که نمی‌دانید نمی‌گویم. نظر یا سوال؟ فکر می‌کنم یک برداشت ساده این است که اگر به دلایل غیر کتاب مقدسی طلاق گرفته‌اید، از نظر خدا هنوز متأهل هستید.

بنابراین، وقتی دوباره ازدواج می‌کنید، مرتکب زنا می‌شوید. این عمل است. آن عمل، باز هم، تفسیری است؛ آن عمل، در واقع، پیمان ازدواج اول را می‌گسلد. و بنابراین، ازدواج دوم، زندگی در گناه نیست

او باید با اتفاقی که افتاده کنار بیاید، طلب بخشش کند و به زندگی‌اش ادامه دهد. فکر می‌کنم متن هم همین را می‌گوید. کنار هم گذاشتن همه ابیات واقعاً سخت است، اما این بهترین چیزی است که می‌توانم ارائه دهم

خدا به مدارک ما اهمیتی نمی‌دهد. و وقتی شما عهد ازدواج می‌بندید، تا زمانی که مرگ یا خیانت جنسی وجود داشته باشد، متأهل هستید. خدا به کار ما اهمیت می‌دهد.

و وقتی عهد را می‌شکنی، سوگندت را می‌شکنی؛ عهدت را می‌شکنی. این را نمی‌گویم که وانمود کنی این کار را کردی. منظورم این است که وقتی طلاق می‌گیری، چه حقی داشته باشی و چه نداشته باشی، طلاق گرفته‌ای

، خوب، من نمی‌توانم با این استدلال، متن را تحمل کنم. چون اگر به دلایل غیر کتاب مقدسی طلاق بگیرید ازدواج مجدد زنا محسوب نمی‌شود. و این چیزی است که متن ما می‌گوید، درست است؟ با دیگری ازدواج می‌کند، مرتکب زنا می‌شود

مگه همینو نمیگه؟ آره. و خوب، این باید تو نحوه‌ی انجام کارمون لحاظ بشه. خوب، سوال اینه

چه چیزی پیمان ازدواج را می‌شکنند؟ به همین دلیل است که فکر می‌کنم خیلی جذاب است. واقعاً سخت است که یک استدلال واقعاً قاطع در مورد چیستی ازدواج ارائه دهیم. خوب، وضعیت از این قرار است

من در طول دوران مدرسه عکس‌های عروسی می‌گرفتم، و در کلیسا هم عکس می‌گرفتم، و بعد از آن در مراسم پذیرایی در طبقه پایین بودیم، و کشیش آمد و گفت، می‌آیی بالا و از من عکس بگیری؟ من هم رفتم. باشه. او گفت، بله، یک زوج در طبقه بالا ازدواج می‌کنند و می‌خواهند عکس بگیرند. این سبز قالبی است

. گفتم باشه. بنابراین، به طبقه بالا رفتم، و یک زوج جوان بودند. زن باردار بود

آنها، وای، باید ۱۶ ساله باشند. کشیش توضیح داد که او تازه به خانواده‌اش گفته که باردار است. پدرش رفته و یک تفنگ ساچمه‌ای خریده و می‌خواهد او را بکشد

و آنها فکر می‌کنند اگر آنها ازدواج کرده باشند، او دامادش را نخواهد کشت. و آنها به یک عکس نیاز داشتند تا ثابت کنند که آنها ازدواج کرده‌اند. بسیار خوب

آیا آن دو نفر ازدواج کرده بودند؟ منظورم این است که اگر به آفریقا بروید و در یک مراسم عروسی شرکت کنید، این یک رویداد روستایی است، درست است؟ این مراسم یک هفته کامل طول می کشد. یک مهمانی بزرگ برگزار می شود و در پایان مهمانی، شما ازدواج کرده اید. آنها به آن مراسم نگاه می کردند و می گفتند، البته که شما ازدواج نکرده اید.

منظورم این است که فقط به خاطر اینکه چند چیز گفتی، این شما را متأهل نمی کند. و ما به مراسم دیگر نگاه می کنیم و می گوئیم، یک دقیقه صبر کن، آن ضرب المثل کجاست؟ منظورم این است که آن عهد یا هر چیز دیگری کجاست؟ تفنگ ساچمه ای یعنی، بله، بله، بله.

فکر می کنم این نذر است. فکر می کنم نذر چیزی است که پیمان ازدواج را ایجاد می کند. رابطه جنسی مطمئناً نشانه سوگند است.

اما اگر مراسمی را انجام می دادید، عهد و پیمان زناشویی خود را ادا می کردید و برای ماه عسل به ویرجینیا بیچ، یا هر جای دیگری می رفتید، در یک تصادف رانندگی کشته می شدید، آیا در حالت ازدواج فوت می کردید؟ بله به نظر من آنها ازدواج کرده بودند. بنابراین، برای من، این سوگند است. بنابراین، او پنج شوهر اول را صدا زد.

آره، اون قطعاً با مرد بعدی رابطه جنسی داشته، اما باهاش ازدواج نکرده. مطمئنم هوگنبرگر یه جوابی برایش داره، اما نمی دونم چی می تونه باشه. آره، تا اطلاع ثانوی

آره. آره. آره.

درسته، درسته، آره. آره. آره. فرهنگ ما خیلی خیلی با ازدواج اشتباه گرفته شده

اما وقتی خدا را بیرون می اندازید، این اتفاق می افتد. وقتی داشتیم از بی تی به معاملات کتاب مقدس گوش می دادم، وقتی بروس داشت کلاس امثال را برگزار می کرد، نکته ی جذابی را مطرح کرد. او می گوید، تا زمانی که دانش جهانی نداشته باشید، نمی توانید دانش مطلق داشته باشید.

اینکه هیچ دانش مطلق وجود ندارد مگر اینکه شما همه چیز را بدانید. و البته، تنها کسی که همه چیز را می داند خداست. این همان چیزی است که ما اشتباه می گوئیم، خب، اینجا دو مرد هستند؛ آنها عاشق یکدیگرند، و باید بتوانند ازدواج کنند.

آنها دانش کامل ندارند. و بنابراین، نمی توانند دانش مطلق داشته باشند و می گویند اشکالی ندارد. فقط خدا دانش مطلق دارد.

بنابراین، فقط خدا می تواند دانش مطلق را بیان کند. و می دانید، درخت دانش خیر و شر در باغ عدن، این همان چیزی است که هست، درست است؟ این خداست که تصمیم می گیرد چه چیزی درست و چه چیزی غلط، چه چیزی خوب و چه چیزی بد است. این ندای اوست.

و دلیل اینکه او می تواند این کار را انجام دهد این است که او دانش مطلق دارد. او کل تصویر را می بیند. بنابراین، ما باید تسلیم گفته ها و اقتدار او شویم زیرا ما به اندازه کافی نمی دانیم که بتوانیم با او مقابله کنیم.

اما در این دوره و زمانه، این دیگر هیچ معنایی ندارد. بله، بعضی ها دارند. بعضی ها دارند.

آره. می‌دونی، یه قسمتی از وجودم فکر می‌کنه اگه یه مرد با یه مرد، یا یه زن با یه زن، یا یه مرد با دو زن منظورم اینه که، تو این بحث‌ها رو می‌شناسی، درسته؟ اگه جنبش همجنس‌گرایان اشکالی نداره، پس چرا محدودش کنی به دو نفر؟ چرا سه نفر نه؟ چرا یه پسر نه؟ چرا یه سگ نه؟ منظورم اینه که، وقتی دانش جهانی رو کنار بذاری، دیگه نمی‌تونی دانش مطلق داشته باشی، و بنابراین، همه چیز کاملاً باز می‌شه. خب، نظرت در مورد طلاق چیه؟ در مورد این چی فکر می‌کنی؟ چقدر حاضری با یه چیز بی‌شرمانه کنار بیای؟ اوه اوه.

آره، آره. باشه، ببخشید. یه لحظه طول کشید.

آره، واقعاً اینطور نبود. خیلی دیر شده بود. گفتم، بله، اون رو نوار ضبط شده

آره، منظورم اینه که، مدام با خودم فکر می‌کنم، فکر نمی‌کنم بیشتر مردها خشونت علیه زنان رو درک کنن منظورم اینه که من تا وقتی که یه دختر نداشتم نمی‌فهمیدم، و دخترای کریستن باعث شدن خیلی به این موضوع حساس بشم. اون به یه دانشگاه فوق‌العاده لیبرال، دانشگاه اورگان، رفت

خدای من. او به خانه آمد و درباره افراد با بدن مرد و بدن زن صحبت کرد. ادعا کرد که به او آموخته‌اند که از هر ۱۲ نفر، کروموزوم‌های یکی با هم قاطی شده و در بدن اشتباهی قرار دارد.

گفتم، اوه، خواهش می‌کنم. خب، به یکی از دوستان پزشکی زنگ زدم و گفتم که ناهنجاری‌های ژنتیکی یک مورد از ۱۴۷۰۰۰ مورد است، و این شامل افرادی هم می‌شود که در آنها هیچ سردرگمی جنسیتی وجود ندارد. خب، به کرستن گفتم، و او گفت، اوه، گول خوردم، نه؟ بله، خوردی.

اما می‌دونی، این چیزیه که تو کالیفرنیا تدریس می‌شه، درسته؟ اگه پسر کلاس اولی باشی، اگه تصمیم بگیری دختر باشی، می‌تونی بری دستشویی دخترونه. ممنون، جری براون. و شماها دارید با عجله میرید کالیفرنیا، مگه نه؟ من اهل کالیفرنیا، پس این... ببخشید؟ از کدوم دستشویی استفاده می‌کنه؟ آره، آره

آره، از کدومش استفاده می‌کنه؟ آره. آره. کلاً همینه... اسمش رو گذاشتن سردرگمی جنسیتی، منصفانه نیست.

این هر چیزی است که خدا در خلقت قرار می‌دهد و گناه می‌خواهد آن را نابود کند. یادم می‌آید یک بار، موعظه می‌کردم و در چنین جمعه‌ای بودم. یک ماشین از کنارم رد شد و تصویر کاملی از یکشنبه به من داد... چون روی برجسب سپر نوشته بود موش‌ها هم حق دارند. می‌دانید، این قانون است و من معتقدم. فینیکس کجاست؟ آریزونا.

به من گفته شده، انصافاً، به من گفته شده که... و این واقعاً در آریزونا، از بین همه جاها، عجیب است که می‌توانید به آنها شلیک کنید، اما آنها هنوز حقوق دارند. اما وقتی یک موش پیدا می‌کنید، حقوقی دارد و این بدان معناست که باید آن را از خانه بیرون کنید یا چیزی شبیه به آن. وقتی روز یکشنبه از مردم پرسیدم، گفتم، آیا موش‌ها حقوقی دارند؟ خب، معلوم است که نه.

گفتم، چرا؟ خیلی جالب بود. بیشتر مردم نمی‌دانند چرا موش‌ها حقوقی ندارند. ببخشید؟ اوه، خفاش‌ها دارند، بله.

شما سعی می‌کنید خفاش‌ها را بسته به نوعشان از جاده دور کنید، اما نمی‌توانید. بله. ما... جدی می‌گویم.

می‌دونی، می‌دونم، می‌دونم. ما یه... شوخیش این بود که یه زمین خالی روبرومون بود، و منظره‌ی خیلی خوبی از کل دره‌ی کلمبیا بهمون می‌داد. می‌دونستیم که بالاخره قراره اونجا خونه بسازن، برای همین به این فکر کردم که برم یه سمندر کمیاب پیدا کنم و ولش کنم چون اونوقت دیگه نمی‌تونستن اونجا خونه بسازن، چون، می‌دونی، یه سری... موش‌ها حقوق بشر ندارن چون به تصویر خدا آفریده نشدن.

آنها در اوج خلقت آفریده نشده‌اند. و چه این را بپذیرید چه نپذیرید، حداقل من دلیلی دارم که چرا موش‌ها حقوقی ندارند. حال، آیا باید با موش‌ها به خوبی رفتار کرد؟ بله، آنها بخشی از خلقت خدا هستند و ما اینجا قرار داده شده‌ایم تا از خلقت مراقبت کنیم، و این شامل موش‌ها و سمندرهای هم می‌شود، می‌دانید، همینطور است.

اما آنها مثل من و شما نیستند. اما ببینید، من فکر می‌کنم کاری که دنیا دارد می‌کند این است که سعی می‌کند برخلاف سفر پیدایش عمل کند و سعی می‌کند تفاوت ما را که به تصویر خدا آفریده شده‌ایم، از بین ببرد، و بنابراین سعی می‌کند همه چیز را در یک سطح قرار دهد. بنابراین، از یک طرف، موش‌ها حقوقی دارند.

از طرف دیگر، کودکان متولد نشده هیچ حقی ندارند. و بنابراین، خب، همه ما فقط حیوان هستیم. در واقع، از شنیدن این حرف شوکه شدم: میکی رونی، نه میکی رونی.

آن یارو آخر برنامه‌ی «۶۰ دقیقه» حرف‌های احمقانه‌ای می‌زد. اندی رونی، ممنون. اندی رونی داشت درباره‌ی آماری که درباره‌ی فعالیت‌های جنسی منتشر شده بود صحبت می‌کرد و من واقعاً شوکه شدم.

او می‌گوید، منظورم این است که، شما نمی‌توانید از زن و مرد انتظار داشته باشید که کنترل جنسی داشته باشند. منظورم این است که ما فقط حیوان هستیم. منظورم این است که، خب، قبول.

او به تصویر خدا اعتقاد ندارد. من دارم. بنابراین، فکر می‌کنم حمله این است که تمام تمایزاتی را که خدا در سفر پیدایش ایجاد کرده است، از بین ببرد.

چون بالاخره تمام الهیات از پیدایش ۱، ۲ و ۳ سرچشمه می‌گیرد، درست است؟ در نهایت، همه چیز به آنجا برمی‌گردد. همه چیز. به هر حال، هر چیز مهمی.

بین من، نظرم در موردش عوض شد. معلم گوردون-کانول که اینو گفت کی بود، پیامبر عهد عتیق؟ قبل از اینکه من برم اونجا رفت. یادت هست؟ اون استدلال کرد که چیزی که تو پیدایش ۱، ۲ و ۳ هست یه معبد بوده.

بله، بیل حتماً این را برمی‌داشت. یک عهد عتیق وجود دارد - اوه، کلاین. استدلال مردیت کلاین این بود.

بله، پیدایش ۱، ۲ و ۳ یک معبد است، و اینگونه ما برای زندگی، ارتباط و پرستش آفریده شدیم، و آن معبد نابود شد. و بنابراین این یعنی - شگفت آور است که چند بار الهیات به آن برمی‌گردد. بنابراین همانطور که یک نفر می‌گوید - نظر جری فالول چه بود؟ خدا آدم و استیو را نیافرید.

- خدا آدم و حوا را آفرید. هرچند باید تعجب کنم - من فقط آن را طلاق می‌دهم - من اینطور نیستم منظورم این است که من به کتاب مقدس اعتقاد دارم و از کتاب مقدس پیروی می‌کنم، و فقط به نوعی تعجب می‌کنم که آیا، در واقع، اگر آن را به زور وارد کنیم، آیا نباید آن را طبقه‌بندی کنیم؟ آیا لازم نیست بدانیم که برای مسیحیان، مقدار قابل توجهی اقتدار وجود دارد، که می‌توانید انتظارات بسیار بیشتری از آنها

داشته باشید و بارهای بیشتری را بر دوش آنها نسبت به آمریکایی‌ها بگذارید؟ اما شما افراد زیادی را خواهید دید که با یک مفهوم بسیار- یک درک از درک ما از آمریکا به من مراجعه می‌کنند، و در حال حاضر، منظورم این است که این تقریباً یک قرارداد است، در متن کلی، و حتی در میان بیشتر کتاب مقدس، هنوز یک قرارداد است.

دارم فکر می‌کنم که آیا ما... واقعاً سخت است که از همه انتظار داشته باشیم که با یک استاندارد زندگی کنند. می‌فهمی چی می‌گم؟ خب، مشکل این است که آیا ما... نمی‌توانیم آزادانه با افراد به صورت موردی برخورد کنیم، بدون اینکه کاملاً مقید به این باشیم که... این... این... آن... آن؟ می‌دونی چی می‌گم؟ بله، و جواب من... سوال این است که آیا باید با همه دقیقاً یکسان رفتار کنیم؟ و جواب این است که، مطلقاً نه. در مقاله موضع‌گیری‌ام در مورد طلاق، تمایز زیادی بین این قائل شدم که آیا فرد هنگام طلاق مسیحی بوده یا نه.

رویکرد کلی من به اخلاق این است که زندگی یک سفر است و شما با افراد در هر مرحله از سفرشان متفاوت رفتار می‌کنید. برای برخی افراد، بیهوده به کار نبردن نام خداوند تقریباً همین است - این حداکثر کاری است که می‌توانند انجام دهند، و همین، می‌دانید، و ممکن است انواع چیزهایی را بگویند که، می‌دانید، در کلیسا قابل قبول نیست. اما، می‌دانید، اگر بتوانند روز را بدون گفتن «خداوند متعال» بگذرانند، به اندازه هر مسیحی دیگری خوشحال هستند.

ما همه در مراحل مختلفی از این سفر هستیم، و این به این معنی نیست که استانداردها تغییر می‌کنند، بلکه به این معنی است که ما فقط در مراحل مختلفی از این سفر هستیم. من هم همینطور برخورد می‌کنم. اگر با کسی که ۶۰ سال مسیحی بوده و طلاق گرفته سر و کار داشته‌ام، احتمالاً با او کمی متفاوت‌تر از کسی رفتار می‌کردم که ۱۸ سال دارد و به خاطر باردار شدن دوست دخترش ازدواج کرده است.

اتفاقاً من همین الان جالب‌ترین عروسی عمرم را داشتم. من تا حالا عروسی‌ای با یک بچه شش ماهه در ردیف جلو نداشتم. واقعاً متفاوت بود.

تا حالا این کار را کردی؟ بچه‌شان ردیف جلو بود. بچه شش ماهه بود. آنها کاملاً به سن ازدواج نرسیده بودند و موقعیت جالبی بود.

یکی از دوستان خیلی خوبم مشاور آنها بود، بنابراین می‌دانستم که آنها مشاوره خوبی دریافت می‌کنند. آنها فقط به خاطر بچه‌دار شدن ازدواج نمی‌کردند و من توانستم مدتی را با آنها بگذرانم. و من داستان بزرگتر را خیلی خوب می‌دانم.

بنابراین، من موافقت کردم که عروسی را برگزار کنم، و همه می‌دانند که آنها رابطه جنسی داشته‌اند زیرا بچه آنجاست. بنابراین، من فقط بچه را وارد داستان کردم، و در مورد اینکه به عقب وارد عروسی شوم صحبت نکردم، اما تقریباً این کار را کردم. اما ما در مورد چالش‌های اضافی که قرار بود وجود داشته باشد و اینکه واقعاً برای شوهر به چه معناست که وقتی تازه از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده، همسر و فرزندش را فداکارانه دوست داشته باشد، صحبت کردیم.

او انواع و اقسام رؤیاهای رفتن به دانشگاه را در سر داشت، اما من نمی‌دانم که آیا واقعاً قرار بود به دانشگاه برود یا نه. او چیزهای دیگری هم دارد. بنابراین، انگار من با آنها کاملاً متفاوت از کسی که از من بزرگتر است رفتار کردم.

اما زندگی یک سفر است. همه ما در مسیر دشواری هستیم. برخی افراد در جاهای مختلف از مسیر خارج می‌شوند.

همه ما در جاهای مختلف از مسیر خارج می‌شویم، اما این به معنای تغییر معیارها نیست. ما قبلاً حمایت فرهنگی و اجتماعی زیادی برای مردم مسیحی داشتیم.

بنابراین بسیاری از مشکلات، بسیاری از مشکلات، به این دلیل است که جامعه اکنون هیچ چیزی ندارد. بله، اما لطف و رحمت الهی در فرهنگ ما بسیار کم شده است. بنابراین، این فقط کار را سخت‌تر می‌کند.

اما آدم استانداردهاش رو عوض نمی‌کنه، اما تو، می‌دونی، آگه به لطف خدا نبود، من، رک و پوست کنده قبول می‌کنم. آره، معلومه که تو، هیس، هنوز این مسئله تو زندگیت پیش نیومده. خیلی جالب بود چون می‌خواستم بدونم که آیا اونا توبه کردن یا نه.

اما منظورم این است که آنها عاشق دختر کوچولو بودند. والدین عاشق نوه اولشان بودند. و، می‌دانید بنابراین نمی‌توانید بگویید، می‌دانید، آیا متاسف هستید، آیا تا به حال، می‌دانید، منظورم این است که، این فقط با موقعیت مطابقت نداشت.

اما آنها می‌دانستند کاری که انجام داده بودند اشتباه بوده است. او با سقط جنین اوضاع را بدتر نکرده بود، هرچند از طرف برخی افراد فشار زیادی برای کشتن کودک وجود داشت. بنابراین، نکات خوب و بد زیادی با هم ترکیب شده بودند.

خیلی جالب بود، معلوم شد که عروسی خیلی خوبی بوده. مایه دلگرمی بود. خواهیم دید چه می‌شود.

فکر کردم شماها دلتون بخواد بیشتر در این مورد صحبت کنیم. آره، می‌تونیم. خیلی خب.

اشکالی نداره. لازم نیست، لازم نیست، به هر حال چیزهایی برای پوشش دادن دارم. بذار اینجا به یادداشت‌ها نگاه کنی.

یه لحظه صبر کن. آره، زنا گناه نابخشودنی‌ای نیست، همونطور که طمع و غیبت مداوم یا گناه نابخشودنی‌ای نیست. من هر از گاهی همچین چیزهایی می‌گفتم، و می‌دونستم که باعث می‌شم کلیسا از من ناامید بشه.

حرف همیشگی من این بود که، می‌دونی، از بین بردن این مشکل فقط باعث آزار و اذیت می‌شه. و بیشتر مردم وقتی اینو می‌گفتم خیلی خوششون نمیومد. اما الان یادم رفته بود که دارم کجا می‌رم.

گفتم، داشتیم صحبت می‌کردیم، نمی‌دانم در مورد چه چیزی صحبت می‌کنیم، اما گفتم، می‌دانید، ما گناهان را آنقدر طبقه‌بندی می‌کنیم که بعضی قابل قبول هستند. اینها همان‌هایی هستند که من مرتکب می‌شوم. و بعد بعضی‌ها هم هستند که قابل قبول نیستند.

این چیزیه که تو متعهد میشی. و بنابراین، به جای دوست داشتنت، تو رو قضاوت خواهم کرد. کلیسا اغلب اینطور عمل می‌کنه.

و بعد، اوه، گفتم، اگر به من حق انتخاب بدهند که یک کلیسا داشته باشم و برای گروهی از همجنسگرایان و مطلقه‌ها موعظه کنم یا برای گروهی از غیبت‌کنندگان، همجنسگرایان و مطلقه‌ها را انتخاب می‌کنم. و

شما باید قیافه‌هایشان را دیده باشید. آنها به سادگی نمی‌توانستند این را هضم کنند زیرا همجنس‌گرایی و زنا، دو گناه باقی‌مانده را، در واقع تنها دو گناه کرده بودند.

و آنها نمی‌توانستند درک کنند که چرا من فکر می‌کنم غیبت کردن تا این حد بد است. و من گفتم، آیا تا به حال کلیسای را دیده‌اید که به دلیل جنبش همجنس‌گرایی یا زنا از هم پاشیده باشد؟ خب، ما داستان‌هایی شنیده‌ایم، اما آیا شما تا به حال چنین چیزی دیده‌اید؟ و هیچ‌کدام از آنها ندیده بودند. پرسیدم آیا تا به حال در کلیسای بوده‌ام که از هم پاشیده باشد. آیا تا به حال دیده‌اید که بدن خدا به دلیل غیبت کردن از هم پاشیده باشد؟ من دیده‌ام.

من ترجیح می‌دهم برای کسانی موعظه کنم که خودشان را در مسیح به عنوان گناهکاران بخشیده شده می‌شناسند، نه برای فریسی‌های مذهبی که فکر می‌کنند چون با گناهانشان مشکلی ندارند، آدم‌های بهتری هستند. این برای من اهمیتی ندارد. اصلاً اهمیتی ندارد.

باشه، بیا به استراحت پنج یا شش دقیقه‌ای بکنیم، یعنی ده دقیقه، و این سه مورد آخر رو تو فصل پنج بررسی می‌کنیم. آگه اونا نیستن، من بزرگترها رو دارم. کاری هست که بتونم کمکت کنم؟

کاری از دستت بر میاد که کمکم کنی؟ خب، تو تعصبم نسبت به کشیش‌ها رو شکستی، پس، می‌دونی، شاید به چیز دیگه هم باشه. نه، بریم سر اصل مطلب.

خوب میشه. داری میدوی، متیو؟ آره. خب، رسیدیم به سومین مورد از پنج نمونه‌ی اطاعت عمیق، و برجسب من روی این مورد صداقت کامله.

نمی‌دانم این عبارت را از کجا آورده‌ام، اما واقعاً، واقعاً آن را دوست دارم. بسیار خوب، آیه ۳۳. باز هم شنیده‌اید که مدت‌ها پیش به مردم گفته شده است، سوگند خود را نشکنید، بلکه به نذرهایی که به خداوند بسته‌اید، وفا کنید.

باشه؟ اما من به تو می‌گویم، به هیچ وجه قسم نخور، نه به آسمان، زیرا عرش خداست، نه به زمین، زیرا کرسی زیر پای اوست، و نه به اورشلیم، زیرا شهر پادشاه بزرگ است. و به سرت قسم نخور، زیرا نمی‌توانی. حتی یک مو را سفید یا سیاه کنی. تنها چیزی که باید بگویی این است که به سادگی بله، نه بگویی.

هر چیزی فراتر از این از جانب شیطان می‌آید. باز هم، به نظرم توضیح کوارل در مورد راه‌ها، باز هم، این یک رساله کامل در میشنا از تمام راه‌هایی است که می‌توانید سوگند بخورید و مجبور به وفا به آن نباشید، جذاب بود. و باز هم، چیزی شبیه به متن طلاق بود، جایی که وقتی این کار انجام می‌شد، می‌گفتم، خدایا چرا همه ما را نمی‌کشی؟ منظورم این است که چطور می‌توانی صبر کنی تا با مردم کنار بیایی؟ منظورم این است که واقعاً شگفت‌انگیز است که می‌دانی، اینها قوم خدا، قوم برگزیده، ملت برگزیده هستند، و آنها فقط به طرز ماهرانه‌ای سعی می‌کنند راهی برای دروغ گفتن پیدا کنند.

و فوق‌العاده بود. من فکر می‌کنم او کار واقعاً، واقعاً خوبی انجام داد. عیسی هیچ متن خاصی از عهد عتیق را نقل نمی‌کند، اما مطمئناً این آموزه اساسی شریعت عهد عتیق است.

بنابراین، آنچه شما دارید ممنوعیت سوگند خوردن در عهد عتیق نیست، اما شما ملزم به وفای به سوگند خود هستید. و فریسیان چه می‌کنند؟ آنها شروع به محدود کردن، محدود کردن، محدود کردن می‌کنند. خب، اگر به اورشلیم قسم بخوریم، لازم نیست به آن پایبند باشیم.

اما اگر رو به اورشلیم قسم بخوریم، باید این کار را بکنیم چون آنجا شهر خداست. آنجا شهر پادشاه بزرگ است. و اگر درباره خداست، پس باید به آن پایبند باشیم.

اما اگر می‌توانستیم، می‌دانید، اگر می‌توانستیم دعا کنیم و به اورشلیم قسم بخوریم، لازم نیست به قولم عمل کنم. و بنابراین، این فقط یک راه پیچیده برای دروغ گفتن و فرار از مجازات بود. اما می‌بینید چه کار می‌کنند؟ دارند آن را محدودتر می‌کنند.

و عیسی اساساً مانند فریسیان عمل می‌کند، اگر در مقدمه از نام خدا استفاده می‌شد یا به نحوی مستقیماً به او اشاره می‌شد، شما باید به قول خود عمل می‌کردید. اما اگر به نحوی مستقیماً بر خدا تأثیر نمی‌گذاشت پس لازم نیست به قول خود عمل کنید. بنابراین عیسی می‌گوید، خب، چه اهمیتی دارد؟ اگر به آسمان قسم بخورید، این سوگند خداست.

اگر به زمین قسم می‌خورید، آنجا پای‌انداز اوست. اگر به اورشلیم قسم می‌خورید، آنجا شهر پادشاه بزرگ مسیح است. همه اینها از آن خداست.

همه چیز مال خداست. بنابراین، شما نمی‌توانید بر اساس کلماتان قسم خود را زیر پا بگذارید. خدایا، ما هم همین کار را می‌کنیم، درست است؟ امروزه، ما دروغ‌های مصلحتی کوچک می‌گوییم.

آنها نه سفیدپوست هستند و نه کوچک. آنها دروغ هستند. و ما این کار را می‌کنیم، یا عمداً مبهم رفتار می‌کنیم و برای خودمان راه گریز باقی می‌گذاریم.

یا اگر سیاستمدار یا هر کس دیگری باشید، می‌خواهید حاشیه‌ها را محو کنید تا بتوانید از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنید. اغراق می‌کنید. خودتان را بهتر از آنچه واقعاً هستید جلوه می‌دهید. یا از کلماتی مثل «من همین الان خودم را نابود کردم» استفاده می‌کنیم.

واقعاً؟ ویران‌کننده؟ منظورت این است که من از آن خوشم آمد؟ شاید شما را اذیت کرده باشد، اما شما را ویران کرد. می‌بینید، منظورم این است که همه اینها راه‌هایی برای سرهم‌بندی و محو کردن لبه‌ها هستند تا مجبور نباشیم کاملاً صادق باشیم. بنابراین، عیسی به روح شریعت مراجعه می‌کند و می‌گوید، ببینید، وقتی می‌گویید بله، منظورتان را برسانید. وقتی می‌گویید نه، منظورتان را برسانید.

جمله‌ی استات عالی بود. وقتی یک تک‌هجا جواب می‌دهد، چرا با اضافه کردن به آن، نفسمان را تلف کنیم؟ دو داستان. من یک خواهر خیلی خیلی زیبا دارم، و همه در دبیرستان می‌خواستند با خواهرم قرار بگذارند.

و او و مامان، مامان و او، این روال کوچک را ایجاد کردند. یک پسر تماس می‌گرفت، و مامان می‌فهمید چه کسی است. این را با گفتن اسمش به تری اطلاع می‌داد.

اگر به قرار گذاشتن علاقه داشت، گوشی را برمی‌داشت. اگر به قرار گذاشتن علاقه‌ای نداشت، از در پشتی بیرون می‌رفت. مامان منتظر می‌ماند و می‌گفت، الان اینجا نیست.

اون که نیست، درسته؟ اون تو مرحله عقبه، اما به خودش زحمت نداد که اینو به اون یارو بگه. یه شب موقع شام، یهوپی، پدرم گفت، من دارم فکر می‌کنم که آیا دروغ یعنی گفتن چیزی که حقیقت نداره یا القای چیزی که حقیقت نداره. هوم.

من دوباره به خوردن پوره سیب زمینی اش برگشتم. اما مامان و بابا، مامان و تری، پیام را خیلی واضح گرفتند. آنها خیلی صادق نبودند.

تری این کار را می کرد تا احساسات آن مرد را جریحه دار نکند. او کاملاً صادق نبود. آیا داستان ری کراک و مک دونالد را در مورد صداقت می دانید؟ این یک داستان فوق العاده است و حقیقت دارد.

من دوستی داشتم که دو خانه بالاتر از من زندگی می کرد. او قبلاً یکی از مدیران آروسا پاسیفیک بود. او آروسا را ترک کرد تا برای شرکتی کار کند که تمام نان ها، نان ها، می دانید، نان ها و چیزهای دیگر را برای مک دونالد در منطقه پنج ایالت، از جمله کالیفرنیا، تولید می کند.

خب، آنجا یک نانواپی نسبتاً بزرگ است. این قبل از ورود مک دونالد به اروپا بود. و آنها از کارکنان نانواپی خواستند که بیایند، بنابراین تیم با آنها رفت و او کسی بود که این داستان را برای من تعریف کرد.

آنها درباره تمایل به گسترش به اروپا صحبت کردند. مک دونالد نگران ثبات یا کیفیت بود. بنابراین، آنها می خواستند این نانواپی به جایی در وسط اروپا برود، پنج میلیون دلار هزینه کند و برای همه مک دونالدهایی که به اروپا می آمدند، نانواپی باز کند.

نکته جالب در مورد ری کراک این است که او هرگز در زندگی اش قراردادی امضا نکرد. او کاملاً امتناع می کرد. حرفش، تعهد او بود.

آنها در موردش صحبت کردند، به نتیجه رسیدند، با هم دست دادند، و شرکت تیم رفت و پنج میلیون دلار خرج کرد. آن زمان که پنج میلیون واقعاً چیزی بود. همه اینها به این خاطر بود که آنها می دانستند حرف ری کراک از هر قراردادی الزام آورتر است.

می بینی، این صداقت محضه، مگه نه؟ کراک به خاطر وفاداریش معروف بود. آگه با یه تأمین کننده کار می کرد، و مثلاً سوسیس یا یه چیزی مثل اون خوب نبود، اون فقط به خاطر اینکه متعهد شده بود با اون کار کنه، ولش نمی کردن. بنابراین، مک دونالد افرادش رو به کارخانه سوسیس می فرستاد و اون با یه حرکت سریع کارخانه سوسیس رو سر و سامان می داد.

آنها مشکلات را پیدا می کردند. آنها مشکلات زنجیره تأمین را برطرف می کردند. هر کاری که لازم بود، وقتی ری گفت که قرار است با... ری، من او را نمی شناسم، کار کند.

وقتی آقای کراک گفت که قرار است با یک تأمین کننده کار کنند، آنها با یک تأمین کننده کار کردند زیرا حرف او، تعهد او بود - صداقت دقیق.

و من فکر می کنم منظور عیسی همین است. ما باید چنین افرادی باشیم. و می دانید، وقتی با کسانی روبرو می شوید که می گویند، نه، قول می دهم، قول می دهم.

چی دارن میگن؟ آره، می دونم معمولاً بهم اعتماد نداری، اما واقعاً این دفعه می تونی. چه بهتر که بگی، آره، آره، این کار رو می کنم. می دونی، اصلاً وقت قسم خوردن هست؟ خب، یه وقت هایی هست که آدم می گه نه.

آنا پتیتست ها، موروایی ها، شاهدان یهوه و کوئیکرها. آیا کوئیکرها هنوز این جایگاه را دارند؟ فرانک کجاست وقتی به او نیاز داریم؟ فرانک، علت تمام مشکلات زندگی ماست. آیا کوئیکرها هنوز این جایگاه را دارند؟ بسیار خب، می توانید تأیید کنید.

یعنی چی؟ شما نمی‌گویید، به خدا قسم، اما می‌توانید تأیید کنید، بله، این چیزی است که من قول می‌دهم انجام دهم، چیزی شبیه به این. بسیار خب، بسیار خب. این گروه از مردم از نظر تاریخی سوگند دادگاهی نمی‌خورند، سوگندنامه امضا نمی‌کنند و سوگند وفاداری نمی‌خورند.

این تاریخ را می‌سازد. دوباره، کویکرها امروز کجای این ماجرا هستند؟ خب، هیچ‌کس از سوگند وفاداری صحبت نمی‌کند. من دیشب برنامه‌ی «دنیای جسی واترز» را دیدم، همانطور که او در خیابان می‌گشت چیزی شبیه به کاری که جی لنو انجام می‌داد، مردی که در خیابان از مردم می‌پرسید آیا سوگند وفاداری را می‌شناسند؟ فکر نمی‌کنم کسی را پیدا کرده باشد که سوگند وفاداری را بشناسد.

واقعاً شگفت‌انگیز بود. اما آیا کوئیکرها سوگند وفاداری خواهند خورد، یا هنوز هم نمی‌توان آن را پذیرفت؟ باشه، باشه، باشه. به هر حال، افرادی هستند که می‌گویند نه، این چیزی است که عیسی می‌گوید، و بنابراین ما سوگند یاد نخواهیم کرد.

موضع من این است که می‌خواهم یک بله مشروط بگویم. فکر می‌کنم مواقعی وجود دارد که سوگند خوردن اشکالی ندارد. بخشی از آن به زبان خطبه بالای کوه مربوط می‌شود، همانطور که من دستانم را قطع نمی‌کنم و چشمانم را کور نمی‌کنم.

من متوجه هستم که عیسی با فرهنگی صحبت می‌کند که دروغگو و فریبکار است، و او سعی دارد نکته‌ای را بیان کند. ببینید، فقط صادق باشید، مردم. همه چیز را به فال نیک نگریه.

اما خدا سوگند یاد می‌کند. او سوگند یاد کرد که دیگر هرگز جهان را پس از طوفان نابود نکند. او پیمان‌های، وعده را مهر و موم کرد، درست است؟ او با خواباندن ابراهیم و راه رفتن او در میان حیوانات کشته شده، وعده خود را به او مهر و موم کرد.

پولس خدا را شاهد می‌نامد، که در اصل، نوعی سوگند است. اما فکر می‌کنم کاربردی که همه ما می‌توانیم روی آن توافق داشته باشیم این است که ما نباید از آن دسته افرادی باشیم که مجبور به سوگند خوردن هستند. ما باید کاملاً صادق باشیم و به عنوان فردی کاملاً صادق شناخته شویم، و وقتی دیو می‌گوید بله، منظورش شاید نباشد.

منظورش بله است، و او به سادگی چنین آدمی است. ممکن است مواقعی پیش بیاید که بخواهید آن زبان را تأیید کنید یا از آن استفاده کنید. من ۳۲ سال پیش سوگند خوردم که رابین را بالاتر از هر چیز دیگری دوست داشته باشم و گرامی بدارم.

ازدواج یک سوگند است. تثبیت یک پیمان است. بنابراین من نذر کردم، قول دادم، و فکر نمی‌کنم هیچ مشکلی در این مورد وجود داشته باشد.

اما نکته‌ی اصلی که در مورد همه صدق می‌کند این است که ما آنقدر دقیق و صادق هستیم که تنها کاری که باید انجام دهیم این است که بله یا خیر بگوییم، و مردم حرف ما را باور می‌کنند. فکر می‌کنم این چیزی است که اتفاق می‌افتد. بله، راستش را بخواهید، برخلاف چیزی که شما الان گفتید.

بنابراین صداقت دقیق فوق‌العاده است. اگر تصور کنید، می‌دانید، اتهام شماره یک علیه کلیسا این است که ما ریاکار هستیم. تصور کنید اگر کلیسا واقعاً واقعاً کاملاً صادق بود، این چطور از بین می‌رفت؟

دنیا به چیز دیگه برای غر زدن پیدا می‌کنه، اما حداقل می‌تونیم از شرش خلاص بشیم. باشه، پس نقل مکان می‌کنیم، آره. اوه آره، آره، آره، آره، نکته خوبی بود، آره.

بله، اخلاق موقعیتی یکی از آن اصطلاحاتی است که احتمالاً توسط مخالفان ایجاد شده است، و شما هرگز نمی‌خواهید اجازه دهید شخص دیگری موضع شما را تعریف کند. بله، کوری، اوه بله، بله، کوری تن بوم، این تفاوت بین کوری تن بوم و خواهرش است. او تصمیم گرفت دروغ بگوید.

خواهرش گفت که دروغ نمی‌گوید. درست است، فکر می‌کنم جواب این است که همه ما یک سلسله مراتب اخلاقی داریم. از جمله چیزهای دیگر، به زن گفته می‌شود که باید روحیه‌ای مطیع در برابر شوهرش داشته باشد، باشه، اما وقتی شوهر از او می‌خواهد که در مورد مالیات دروغ بگوید، باید بگوید نه، نه به این دلیل که سرکش است، بلکه به این دلیل که ما یک سلسله مراتب اخلاقی داریم و خدا به ما گفته است که صادق باشیم، و بنابراین همه ما این سلسله مراتب را داریم، اینطور نیست؟ و بنابراین این روش رسمی برای رسیدگی به این موضوع است.

نمی‌دانم تا به حال در چنین موقعیتی بوده‌ام یا نه، بله، یک موقعیت هست که همیشه دروغ می‌گویم، و آن وقتی است که برای همسر هدیه می‌خرم. از کسی اجازه گرفته‌ام که وقتی صحبت از کریسمس می‌شود، با تمام وجودم دروغ بگویم، چون همسر می‌تواند همه چیز را حدس بزند، فقط حدس بزند. بنابراین، من همیشه در ماه ژوئن برایش هدیه کریسمس می‌خرم و بعد آن را پنهان می‌کنم.

بنابراین، نمی‌دانم، چه موقعیت‌های دیگری وجود خواهد داشت که در آنها، به گمانم، اگر سعی داشتید از فردی که مورد آزار و اذیت قرار گرفته در برابر مهاجم محافظت کنید، این یک سلسله مراتب و یک اخلاق والاتر است، و ما باید از افراد آسیب‌پذیر محافظت کنیم. بله، اگر این لباس باعث می‌شود چاق به نظر برسیم چون سلسله مراتب شما می‌گوید ازدواج پایدار است، شما می‌گویید نه. فکر می‌کنید من احمق هستم؟ نه، من فقط دروغ می‌گویم.

قربانی. وقتی به سمت خانه‌ی یسی می‌روی چه کار می‌کنی؟ به ساموئل گفتم که او نگران عواقب آن است. فلفل را با خودت ببر، و اگر کسی پرسید، بگو که برای قربانی کردن می‌روی.

خب، این یعنی او تمام حقیقت را نگفت. ما موظف نیستیم که تحت هر شرایطی تمام حقیقت را بگوییم. خدا فکر نمی‌کرد که سموئیل آماده باشد تا تمام حقیقت را بگوید.

بله، تا زمانی که سموئیل کاری را که خدا به او گفته بود انجام می‌داد. می‌دانید، یک مثال عالی وجود دارد عیسی وارد خانه‌ای می‌شود، دختر مرده است، همه گریه می‌کنند، و به او می‌گویند، او می‌گوید، او فقط خوابیده است.

و آنها می‌روند، نه. او می‌رود، و او را از مردگان زنده می‌کند. حالا، آیا عیسی فقط دروغ گفت؟ من همیشه فکر می‌کردم که او دروغ گفته است، و بعد متوجه شدم که در واقع یک حقیقت الهیاتی بسیار اساسی‌تر در کار است، اینکه عیسی مرگ را مانند من و شما نمی‌بیند، و اینکه او در سطح الهیاتی بسیار مهمی بود، او خواب بود.

او در خواب مرگ بود، اما خواب بود، و او می‌خواست او را بیدار کند. در سطح بسیار مهمی، او اصلاً دروغ نگفت. بله، او نمی‌خواست مردم بدانند که او را از مرگ زنده کرده است، زیرا این کار موعظه را تقریباً غیرممکن می‌کرد، اما به نظرم جالب بود که چطور این را گفت.

راحاب جاسوسان را پنهان کرد. بله، راحاب جاسوسان را پنهان کرد. بله، همه ما اخلاق موقعیتی داریم.

من فقط یک نفر را دیده‌ام که اصرار دارد دروغ نمی‌گوید و هرگز تحت هیچ شرایطی دروغ نمی‌گوید، نه برای نجات همسرش از کشته شدن یا هر چیز دیگری، و من فقط فکر می‌کنم با توجه به شرایط، او به زور دروغ می‌گوید، چون آدم خوبی است.

خب، مورد بعدی. کل مسئله حقوق مسیحیان، ۳۸:۵ تا ۴۲. شنیده‌اید که گفته شده، اوه، یادم رفت اشاره کنم، توجه کنید که عیسی چه می‌کند. او اینطور نیست، او با تفسیر فریسی سروکار دارد، اما در جایی که عهد عتیق می‌گوید سوگند خوردن تا زمانی که به آنها پایبند باشید اشکالی ندارد، او می‌گوید فقط این کار را نکنید، و این یکی از آن نشانه‌هایی است که عیسی خود را برتر از عهد عتیق می‌بیند، نه فقط برای اینکه تفسیر درست را ارائه دهد، بلکه به طور بالقوه می‌تواند آن را لغو کند. بنابراین، او نمی‌گوید به سوگندهایتان پایبند باشید، او می‌گوید بله، می‌دانم که عهد عتیق می‌گوید می‌توانید سوگند بخورید، فقط این کار را نکنید.

برتری مسیح. بله، این هم یک مثال دیگر است. بله، یک مثال دیگر، بله.

خوب. دوباره، شما شنیده‌اید که مدت‌ها پیش به مردم گفته شده، این کار را نکنید، اوه، متاسفم، شما هم همین را شنیده‌اید. شنیده‌اید که گفته شده چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، اصطلاح فنی آن قصاص است، اما من به شما می‌گویم، در برابر شخص شرور مقاومت نکنید.

خب، این یعنی چی؟ بگذارید چهار مثال برایتان بزنم. اگر کسی به گونه‌ی راست شما سیلی زد، گونه‌ی دیگرتان را هم به سمت او برگردانید. اگر کسی خواست از شما شکایت کند و پیراهنتان را بگیرد، ترجمه‌ی معکوس این است.

پیراهنت را بگیر، کتت را هم بده. نه، متاسفم، نه، درست است، متاسفم. اگر کسی بخواهد از تو شکایت کند و پیراهنت، یعنی جامه زیرین، را بگیرد، کتت، یعنی جامه روی را هم بده.

اگر کسی تو را مجبور به رفتن یک مایل کند، دو مایل با او برو. به کسی که از تو می‌خواهد بده، و از کسی که می‌خواهد از تو قرض بگیرد، روی نگردان. این بازتاب یکی از قدیمی‌ترین قوانین جهان، قانون قصاص چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان است و هدف اصلی آن محدود کردن تشدید قصاص بود.

به عبارت دیگر، اگر کسی چشم من را بکشد، تنها کاری که می‌توانم انجام دهم این است که چشم او را بکشم. اگر کسی دندان مرا بکشد، من نمی‌توانم دو دندان او را بکشم؛ فقط می‌توانم یکی از دندان‌هایش را بکشم. بنابراین، هدف اصلی محدود کردن تشدید [بود وضعیت].

این در تثنیه ۱۹:۲۱ آمده است. نکته جالب در عهد عتیق، حق ویژه داوران است. این یک حق ویژه فردی نبود. این چیزی بود که داوران را در انجام وظیفه خود برای حفظ نظم جامعه هدایت می‌کرد.

و باز هم، محدودکننده بود. قرار بود چرخه‌ی فزاینده‌ی انتقام‌جویی را بشکند. سپس فریسیان از راه رسیدند و آنها چه کردند؟ آنها می‌خواهند نیت قانون را تغییر دهند، و آن را از قلمرو دولت به قلمرو فرد منتقل، می‌کنند.

من حق و حقوق خودم را دارم. آنها آن را از یک محدودیت، که چیزی بیش از یک دندان نبود، به یک الزام تبدیل کردند. من حق دارم دندان شما را بگیرم، و قرار است دندان شما را بگیرم.

تا جایی که من می‌دانم، هرگز قرار نبوده اجباری باشد. حالا دوباره، کوارلز نظر کمی متفاوتی در این مورد دارد، اما برداشت من این است که هرگز قرار نبوده اجباری باشد، همیشه قرار بوده محدودکننده باشد. در فهم این متن، می‌گویم تنها راهی که برای درک این متن می‌دانم این است که آن را با توجه به متن بعدی بفهمم، زیرا در متن بعدی، دشمنان خود را دوست بدارید.

و من نمی‌دانم با این پاراگراف، آیات ۳۸ تا ۴۲، چه کار کنم، مگر اینکه مفهوم عشق را مطرح کنید. بنابراین فکر می‌کنم عیسی می‌دانست که در این بحث به کجا می‌رود، زیرا عشق است که به ما کمک می‌کند بدانیم چگونه این پاراگراف را به کار ببریم. من فکر می‌کنم منظور عیسی این است که ما باید وقتی عملی از روی عشق است، داوطلبانه حقوق خود را محدود کنیم؛ این پاراگراف بعدی است که عملی از روی عشق به شخص دیگر است.

حالا دوباره، عشق در این پاراگراف نیست، اما تنها راهی است که می‌توانم این را درک کنم. چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان. اما به شما می‌گویم، در برابر یک فرد شرور مقاومت نکنید.

خب، کی نباید در مقابل یک آدم شرور مقاومت کنم؟ آیا دخترم اشتباه کرد که مهاجم را کتک زد؟ مطلقاً نه. او کاملاً حق داشت که او را تا سر حد مرگ کتک بزند. این چیزی نیست که در این ماجرا اتفاق می‌افتد.

آنچه در این متن در کتاب مقدس اتفاق می‌افتد، نمی‌تواند همان چیزی باشد که اتفاق می‌افتد. بنابراین، روش من برای خواندن آن این است که چگونه بدانم چه زمانی باید این کار را انجام دهم و چه زمانی نباید انجام دهم؟ چه زمانی این یک عمل عاشقانه است؟ و می‌دانم که پاراگراف بعدی را با عشق می‌خوانم. بنابراین چهار مثال برای مقاومت در برابر یک فرد شرور وجود دارد.

مورد اول، اگر کسی به گونه‌ی راست شما سیلی زد، گونه‌ی دیگر را نیز به سمت او برگردانید. من در این مورد با کوارلز مخالفم، زیرا او تأکید می‌کند که این احتمال آسیب دیدن شدید وجود دارد. بسیار خوب.

و حق با اوست. کلمه‌ای که اینجا استفاده شده برای زدن با چوب به کار می‌رود. من این را می‌فهمم.

اما کلید آن گونه راست است. حالا، این را می‌دانید، شما هرگز از دست چپ خود استفاده نمی‌کنید، هرگز. دست چپ شما برای اهداف بهداشتی است، نه چیز دیگری.

خب، شما فقط... چرا با دست راست دست می‌دهیم؟ بله، چون این کار به دستشویی تعلق دارد و نه جای دیگری. خب، همه چیز با دست راست انجام می‌شود. و خب، چطور به گونه‌ی راست یک نفر سیلی می‌زنید؟ این یک سیلی از پشت است.

بنابراین، او در مورد آزار فیزیکی صحبت نمی‌کند. او در مورد یک توهین صحبت می‌کند. بسیار خب.

او در مورد مشت زدن به بینی صحبت نمی‌کند. تنها راهی که می‌توانم با دست راستم به گونه راست دیو بزنم این است که این کار را انجام دهم. بنابراین، در درجه اول او بیشتر در مورد توهین صحبت می‌کند تا درد فیزیکی.

بله. بله، به همین دلیل بود که او توانست آگون را با چاقو بزند. بله، چون شمشیر سمت راست را از سمت چپ خود بیرون می‌کشید.

او چپ دست است، بنابراین شمشیرش اینجا است. آنها دارند طرف اشتباه شمشیر را بررسی می کنند. بنابراین اینگونه بود که او از فلزیاب عبور کرد.

طرف اشتباه. دست چپ. منظورم این است که، به همین دلیل است که چپ دستی سالها و سالها و سالها به عنوان یک نفرین در نظر گرفته می شد.

به همین دلیل بود که دیوید یک ارتش داشت و یکی از کل گردانها، هر چه که اسمش باشد، از تیراندازان چپ دست تشکیل شده بود. این خیلی غیرمعمول بود. من برادر کوچکم را که همیشه چپ دست بود، اذیت می کردم، اما او دیگر فکر نمی کرد این موضوع خنده دار باشد، بنابراین من هم دیگر او را اذیت نمی کردم.

این چه معنایی ندارد؟ این اخلاق برای جامعه غیرمسیحی نیست. جامعه غیرمسیحی به هیچ وجه نمی تواند به عنوان یک جامعه، طرف دیگر صورتش را برگرداند. این موعظه ها برای شاگردان است، نه برای جامعه.

بحث نقش دولت نیست. فکر نمی کنم بتوانید از این به عنوان مدرکی برای اثبات انفعال گرایی استفاده کنید. ترجمه کینگ جیمز واقعاً مایه تاسف است.

می گوید در برابر شر مقاومت نکنید. خب، ما باید در برابر شر مقاومت کنیم. این شخص شیر است.

و بنابراین، سوال این است که چه زمانی در برابر شخص شرور مقاومت می کنیم؟ چه زمانی، وقتی که با سیلی زدن به گونه مان به ما توهین می کنند، آیا گونه دیگر را نیز برمی گردانیم؟ و من فکر می کنم این زمانی است که عملی از روی عشق انجام می شود. اما حداقل، این متن می گوید که اگر انجام این کار عملی از روی عشق باشد، باید حاضر باشیم از حقوق شخصی خود صرف نظر کنیم. این جمله معروف بونهوفر در رساله شاگردی است.

انجیل به شما فرمان می دهد که بیایید و بمیرید. شما برای حقوق خود می میرید. شما برای حقوق خود می میرید.

البته، آیا این به این معنی است که ما باید هر نوع سوءاستفاده جسمی یا روحی را بپذیریم؟ آیا به این معنی است که ما از خودمان محافظت نمی کنیم؟ البته که نه. دولت برای مجازات سوءاستفاده وجود دارد. موافقی وجود دارد که پولس بر حقوق خود اصرار دارد.

فیلیپیان در اعمال رسولان ۱۶ می آیند و می گویند، بسیار خوب، ما تصمیم گرفتیم که تو می توانی بروی. و او می گوید، اوه، واقعاً؟ شهروند رومی، اگر یک شهروند رومی را بدون محاکمه زندانی کنی، این مجازاتش اعدام است. من جایی نمی روم.

و او رهبران را مجبور کرد که برای محافظت از کلیسای نوپا، نوار جریمه را به او نشان دهند و آن را در خارج از شهر به نمایش بگذارند. بله، پولس بر حق خود اصرار داشت. خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفیدکاری شده.

پولس در گفتن این حرف به کاهن اعظم اشتباه نکرد. اما باز هم، ما نمونه هایی از مردم، در این مورد پولس داریم که به هر دلیلی بر حقوق خود پافشاری می کردند. برگرداندن گونه دیگر، نمونه ای از یک اصل است.

این اصل عدم تلافی جویی است. چه زمانی تلافی نمی‌کنیم؟ فکر می‌کنم وقتی عملی از روی عشق باشد داستانی که تعریف می‌کنم، کاش از زبان استاد فولر می‌شنیدم، اما این مربوط به دهه ۶۰ میلادی است، و او جایی همین پایین، جایی در جنوب، حداقل در جنوب آمریکا، این داستان را تعریف کرده است.

قبل از ادغام بود، هنوز کلیساهای سیاه و سفید وجود داشت. من تجربه شما را نمی‌دانم. ما در سال ۶۷ به کنتاکی نقل مکان کردیم.

هنوز هم حمام‌های سیاه و سفید، فواره‌های آب سیاه و سفید وجود دارد. بنابراین، من نمی‌دانم اینجا چطور بود. اما او به نوعی یک کشیش جوان انقلابی، یک کشیش جوان آرمان‌گرا در یک کلیسای کوچک بود. در جنوب، جایی، بود.

و او یک سیاه‌پوست، یک آمریکایی آفریقایی‌تبار را به کلیسا دعوت کرد، خیلی قبل از اینکه کسی بتواند چنین کاری انجام دهد. و صبح یکشنبه‌ی بعد، درست وقتی که او برای موعظه بلند شد، درهای پشتی کلیسا به شدت باز شدند و یک مرد سفیدپوست هیکلی و بسیار مست با عصبانیت از پشت کلیسا وارد شد و با فریاد و جنجال به کشیش گفت که یک آمریکایی آفریقایی‌تبار را بیاورد. مطمئنم که منظور او این نبود، بلکه منظور او آوردن یک آمریکایی آفریقایی‌تبار به این کلیسای سفیدپوستان بود.

و مشخص بود که او قصد حمله و کتک زدن کشیش را دارد. کشیش آنجا نشسته بود و گفت که در مورد آن فکر می‌کند؛ این کشیش همان استاد دانشگاه فولر بود که داستان را تعریف کرد. و او آنجا نشسته بود و به این فکر می‌کرد که چه کار کنم؟ چه کار کنم؟ آیا گونه دیگری را برگردانم؟ آیا گونه دیگری را برگردانم؟ و تصمیم او در آن برهه از زمان این بود که دستانش را پایین بیاورد، و آن مرد او را تا سر حد مرگ کتک زد.

فقط کافی بود از او جلو بزنی. طنز ماجرا این است که کشیش دو بار قهرمان بوکس دستکش طلائی شده بود. مجبور نبود بگذارد آن مرد به او دست بزند.

منظورم این است که او می‌توانست آن مست را نابود کند. اما او در این مورد گفت، و گفت، من نمی‌گویم که شما باید همیشه این کار را انجام دهید، اما برای من در این شرایط، در این زمان، با آغاز ناآرامی‌های مدنی، با نیاز به رهبری کلیسا، این یک عمل عاشقانه بود. و بنابراین، من دست‌هایم را پایین آوردم، و به خاطر آن کتک خوردم.

فکر می‌کنم منظور از این ماجرای پشت کردن به گونه‌ی دیگر همین است. و ما، واکنش ما، به خصوص از نظر فیزیکی، پافشاری بر حقوقمان و محافظت و تلافی است. اما باید حاضر باشیم که تلافی نکنیم.

و من اینطور فکر نمی‌کنم؛ فکر می‌کنم این لحظات از راه می‌رسند، و هیچ راهی برای آماده شدن برای آنها وجود ندارد. و تو فقط می‌گویی، روح، به من بگو چه کار کنم. به من بگو چه کار کنم.

اما این انتخاب خودش بود. با خودم فکر کردم داستان قدرتمندی است. طرف دیگر صورتش را برگرداند.

این دومین نمونه از اطاعت عمیق است. اگر کسی بخواهد از تو شکایت کند و پیراهنت را بگیرد، کتت را نیز به او بده. پیراهن، لباس زیر است.

کت، لباس بیرونی است که شما را در شب گرم نگه می‌دارد. کت آنقدر برای زندگی اساسی تلقی می‌شد که حتی قانون یهود آن را به عنوان یک حق مسلم در نظر گرفته بود. شما می‌توانستید از یک مرد به خاطر جرمی شکایت کنید، و می‌توانستید از یک شخص به خاطر همه چیز به جز کت بیرونی‌اش شکایت کنید.

هیچ قانونی به شما اجازه نمی‌دهد که لباس بیرونی را بردارید. عیسی می‌گوید: «در برابر شخص شرور مقاومت نکنید.» این یعنی آنها از شما شکایت می‌کنند و پیراهنتان را می‌گیرند.

وقتی پیراهنت را می‌گیرند، کتت را هم بده. خب، امکان ندارد که عیسی از کسی انتظار داشته باشد که تمام لباس‌هایش را بگیرد و برهنه این طرف و آن طرف بدود. این چیزی نیست که اتفاق می‌افتد، درست است؟ مگر اینکه در سانفرانسیسکو باشی.

بله، مگر اینکه در سانفرانسیسکو باشید، باشه. بله، عیسی چه چیزی را نمی‌گوید؟ او نمی‌گوید دادگاه را ترک کنید و فقط یک لنگ بپوشید. نمی‌گوید که ما همیشه حمایت قانونی خود را نادیده بگیریم.

سوال این است که آیا شما حاضرید به عنوان عملی عاشقانه از حقوق خود بگذرید، حتی اگر این به معنای از دست دادن اموال باشد؟ مثال سوم، آیه ۴۱. اگر کسی شما را مجبور به رفتن به مسافت یک مایل کند دو مایل با او بروید. این به احتمال زیاد بازتابی از یک قانون ایرانی است که توسط رومی‌ها اتخاذ شد، که اساساً نوعی خدمت اجباری است.

این اتفاقی است که برای کوروش افتاد، مردی که صلیب را حمل کرد. شمعون قیروانی، متشکر - مردی که صلیب را حمل کرد.

یک سرباز رومی می‌توانست شما را مجبور کند که یک کوله پشتی را یک مایل حمل کنید، اسبتان را بردارید و از آن برای یک مایل استفاده کنید. محدودیتی در مورد آنچه می‌توانستند انجام دهند وجود داشت، اما آنها حق انجام آن را داشتند. و احتمالاً این پیشینه آن است.

و او می‌گوید، آیا حضری دو مایل برای آن سرباز رومی منفور که تو را مجبور به حمل این کوله‌بار فوق‌العاده سنگین می‌کند، بروی؟ خب، من می‌گویم، آیا این عملی از روی عشق است؟ عیسی چه نمی‌گوید؟ او نمی‌گوید که من می‌خواهم یک مایل اضافی بروم، اما نه یک اینچ بیشتر. من حق خودم را دارم. از آن شوخی‌های قدیمی که می‌گویند طرف دیگر صورتت را به نشانه‌ی بی‌احترامی بالا بیاور.

باشه، بزن تو گونم، بچرخ، بزن تو گونم. حالا، من می‌تونم از پسِ نورِ روز بریام چون می‌تونم. نمی‌گن یه مایل دیگه برو، یه اینچ هم جلوتر نرو.

آنها می‌گویند، آیا حاضرید به عنوان عملی عاشقانه از حقوق خود بگذرید؟ حتی اگر این به معنای تحمل درد جسمی و از دست دادن عزت و وقت باشد. آیا حاضرید این کار را انجام دهید؟ آیا حاضرید این کار را انجام دهید؟ مثال

چهارم، آخرین مثال از اطاعت عمیق است. اگر کسی شما را مجبور به رفتن یک مایل کند، با او همراه شوید، متاسفم، به کسی که از شما می‌خواهد بدهید و از کسی که می‌خواهد از شما قرض بگیرد، روی برنگردانید.

یک سری قوانین کلی در مورد قرض دادن پول به مردم، به دیگر یهودیان، وجود دارد، بدون اینکه ربا غیرقانونی باشد، می‌دانید، گرفتن بهره غیرقانونی بود. یک یهودی نمی‌توانست برای وام دادن به یک یهودی دیگر بهره بگیرد. و این به آن معنا نیست که آنها از آن پیروی می‌کردند، اما قانون اینگونه است.

و این ضرب‌المثل هست که می‌گوید اگر کسی نیاز به قرض گرفتن پول داشته باشد و احتمالاً به این معنی است که آنها ناامید بوده‌اند، شما باید مایل به قرض دادن به آنها باشید. عیسی چه نمی‌گوید؟ او نمی‌گوید که ما باید پول خود را بی‌هدف ببخشیم. او می‌گوید، آیا حاضرید به عنوان یک عمل عاشقانه از حقوق خود بگذرید؟ حتی اگر این به معنای رها کردن پولتان باشد، آیا آنقدر شل به پول خود می‌چسبید که به راحتی از انگشتانتان بیفتد؟ یا آنقدر مشت‌هایتان را محکم گره می‌کنید که هیچ‌کس نمی‌تواند یک سکه ده سنتی از آنها بیرون بکشد؟ و جالب است که تا حدودی مشابه در لوقا ۶:۳۵ در مورد قرض دادن پول به دشمنانتان صحبت می‌کند.

بنابراین، کل نکته‌ی این بحث، قانون قصاص است. عیسی از نظر اخلاق فردی می‌گوید که اگر این یک عمل عاشقانه است، ما باید حاضر باشیم از حقوق خود بگذریم. خیلی غیرآمریکایی، خیلی غیرآمریکایی

ببخشید، مثال‌ها رو قاطی می‌کنم. چند روز پیش توی اخبار شنیدم که دختر یه سیاستمدار از یه نفر به خاطر پیچ خوردن مچ پاش شکایت کرده و پنج میلیون دلار غرامت گرفته. آره، خب، منظورم پدیده

آره، خب، این یه مسئله کاملاً متفاوتیه، مگه نه؟ منظورم اینه که چه جور آدمی فکر می‌کنه این مچ پای متورم پنج میلیون دلار می‌ارزه؟ ما در عصر حق و حقوق زندگی می‌کنیم، مگه نه؟ ما فکر می‌کنیم حق داریم منظورم اینه که، به بعضی از این چیزا در مورد تریلیون دلار بدهی دانشگاه گوش می‌دی، و مردم خیلی ناراحتن که باید اون رو پس بدن. من نباید مجبور باشم اون رو پس بدم.

واقعاً؟ خب، شما یک قرارداد امضا کردید. پول را گرفتید. پول را خرج کردید.

مبلغ مورد نظر شما چقدر است؟ ما در چنین روزگاری از حق و حقوق زندگی می‌کنیم، و در چنین فرهنگ بی‌احترامی زندگی می‌کنیم، اینطور نیست؟ در اطراف ما، اگر هم باشد، خیلی کم لطفی وجود دارد. چون وقتی آن را می‌بینید، شوکه می‌شوید. او رلنا بود.

بیسکویتویل رفت، و من عینکم را زده بودم، بنابراین نمی‌توانستم رسید را بخوانم. داشتم سعی می‌کردم شماره‌ام را پیدا کنم، که مرد کناری‌ام گفت، بگذارید کمکتان کنم. او، شما شماره ۴۳ هستید.

خب، در جایی که من هستم، این هرگز اتفاق نمی‌افتد. می‌دانم که این بخشی از مهمان‌نوازی جنوبی است، و دلم برایش تنگ شده بود، اما این یک لطف بود. اما نکته جالب این است که من را شوکه کرد چون آن مرد آمد و من از جا پریدم. داری چه کار می‌کنی؟ او، او، تو ۴۳ سال داری.

من عادت ندارم مردم با من با لطف و مهربانی رفتار کنند. و این دنیایی است که ما، در بیشتر موارد، در آن زندگی می‌کنیم. خب، پس قانون قصاص، عدم تلافی.

بریم سراغ آخرین مورد. یه کم وقت داریم. می‌تونیم تمومش کنیم.

این یکی سخته، و دوباره، در مورد دوست داشتن دشمنان، آگه از اینجا شروع کنی، هر دفعه شکست می‌خوری، درسته؟ تنها راه برای شروع یادگیری دوست داشتن دشمنانت اینه که به فساد معنوی برگردی مگه نه؟ و وقتی متوجه بشی که خدا دوستت داشته، حتی با اینکه چیزی برای ارائه نداشتی، و متوجه بشی که خدا صلح رو برقرار کرده، حتی با اینکه در اون زمان برای تو یه چیز غریبه بوده، و تو توانایی ایجاد صلح رو نداشتی، و وقتی به ابتدای زنجیره طلایی برگردی، و ببینی که کی هستی، و خدا کیه، و خدا چطور رفتار می‌کنه، این مسیر دوست داشتن دشمنانته. هیچ راه دیگه‌ای برای رسیدن به اونجا وجود نداره، درسته؟ من کسی رو نمی‌شناسم که بتونه خودش رو مجبور به دوست داشتن دشمنانش کنه. این اتفاق نمی‌افته.

این پایان یک فرآیند بسیار طولانی در طول فصل پنجم است. عیسی از زمان اولین خوشا به حال خود، به سمت این پاراگراف تلاش کرده است. هر چقدر زندگی ما منعکس کننده آیات قبلی باشد، می‌توانیم دشمنان خود را به همان میزان دوست داشته باشیم.

دوست داشتن دشمنانمان از فقر، روح، سوگواری بر گناهانمان و غیره سرچشمه می‌گیرد. من عاشق این نقل قول از آگوستین هستم. در استات بود

، او می‌گوید، خیلی‌ها یاد گرفته‌اند که چطور گونه‌ی دیگرشان را به کسی که به او سیلی زده‌اند، تعارف کنند اما نمی‌دانند چطور کسی را که به او سیلی زده‌اند، دوست داشته باشند. این واقعاً سخت است، نه؟ احتمالاً. اگر تلافی نمی‌کردیم، احساس خوبی نسبت به خودمان داشتیم، اما این چیزی نیست که از ما انتظار می‌رود. چیزی که از ما انتظار می‌رود این است که آن شخص را دوست داشته باشیم.

ما باید آن بزرگانی را که برای اخراج شما جنگیدند دوست داشته باشیم. ما باید افرادی را که زندگی ما را به فلاکت می‌کشاند دوست داشته باشیم. آیا می‌خواهید از این پاراگراف به همین سادگی بگذرید؟ نه، نه، نه.

بسیار خوب. اما شنیده‌اید که گفته شده، همسایه‌ات را دوست بدار و از دشمنت متنفر باش. بسیار خوب، این واضح‌ترین مثالی است که ما با کتاب مقدس سر و کار نداریم، ما با تفسیر فریسیان سر و کار داریم.

کتاب مقدس می‌گوید، همسایه‌ات را دوست بدار، و در واقع، چند آیه بعد می‌گوید، او، ضمناً، این به معنای دوست داشتن دشمنانت است. بنابراین، در این مورد، فریسیان کاملاً برخلاف آموزه‌های کتاب مقدس عمل کردند. شما شنیده‌اید که خاخام‌هایتان می‌گویند: همسایه‌ات را دوست بدار و از دشمنت متنفر باش، اما من به شما می‌گویم، شما دشمنان خود را دوست بدارید.

و این یعنی شما برای کسانی که شما را آزار می‌دهند دعا خواهید کرد. چرا باید این کار را بکنید؟ خب، این شما را فرزندان یا پسران پدرتان در آسمان می‌کند. به عبارت دیگر، این کاری است که پدرتان انجام می‌دهد.

پدرت دشمنانش را دوست دارد. همانطور که تو دشمنانت را دوست داری، داری مثل پدرت می‌شوی. ببین او چگونه با مردم رفتار می‌کند.

او باعث می‌شود خورشید بر بدکاران و نیکان طلوع کند. او باران را بر صالحان و ناصالحان می‌فرستد. منظورم این است که او اینگونه کارها را انجام می‌دهد.

در یک سطحی او همه مردم را دوست دارد و با آنها به خوبی رفتار می‌کند. زیرا اگر کسانی را که شما را دوست دارند دوست داشته باشید، چه پاداشی دریافت می‌کنید؟ آیا حتی باجگیران هم این کار را نمی‌کنند؟ به عبارت دیگر، اگر کسانی را که دوست داشتندشان آسان است دوست داشته باشید، مسئله بزرگی است. این هیچ معنایی ندارد.

و اگر فقط به قوم خودت سلام کنی، چه کار بیشتری نسبت به دیگران انجام می‌دهی؟ آیا حتی بت‌پرستان هم این کار را نمی‌کنند؟ البته که می‌کنند. سپس، اوج، نه تنها این پاراگراف، بلکه من قصد دارم استدلال کنم خواهم آورد یا نه، اما قصد دارم استدلال NIV که ۴۸ یک پاراگراف جدید شود. نمی‌دانم که آیا آن را در کنم که فکر می‌کنم ۴۸ فقط اوج این آخرین نمونه از عدالت بیش از حد نیست.

من فکر می‌کنم این اوج کل ماجرا است که ما فراخوانده شده‌ایم تا کامل، بالغ و بی‌نقص باشیم، درست مانند پدر آسمانی‌مان که بالغ و کامل است. باز هم، فریسیان چه می‌کنند؟ آنها در لایوان این فرمان را دارند که دشمن خود را دوست بدارید، و شروع به محدود کردن این فرمان کردند. و بنابراین، همسایه کیست؟ خب، همسایه‌ها فقط یهودیان هستند.

اشکالی ندارد که از غیریهودیان متنفر باشیم. اشکالی ندارد که از یونانیان متنفر باشیم. اشکالی ندارد که از دیگران متنفر باشیم.

ما فقط باید یهودیان دیگر را دوست داشته باشیم. و این اصلاً چیزی نیست که متن می‌گوید. چیزی وجود دارد که ما از آن متنفریم، و آن شر است.

ما همه مزامیر نفرین‌شده را داریم و به ما گفته شده که از شر متنفر باشیم. به ما گفته نشده که از دشمنانمان متنفر باشیم. جالب اینجاست که ما وقت نداریم به این موضوع پردازیم، اما شنیدن این ضرب‌المثل قدیمی واقعاً رایج است که خدا گناهکار را دوست دارد، از گناه متنفر است.

مشکل این چیست؟ واقعاً تفکیک آنها سخت است. این چیزی نیست که کتاب مقدس می‌گوید. درست است؟ در مزامیر نفرین‌شده، خدا به وضوح از گناهکار متنفر است.

او آشکارا از گناهکار متنفر است. دوباره، یک روز پیش گری برشیرز در وسترن رفتیم و گفتم: «ما داشتیم در مورد دوست داشتن گناهکار و نفرت از گناه صحبت می‌کردیم.» او گفت: «این خیلی آسان است»

خدا از هر دو متنفر است. این چطور ممکن است؟ او در ادامه می‌گوید که فقط خدا عشق کامل و نفرت کامل دارد. او قادر است از گناه و گناهکار متنفر باشد و در عین حال، گناهکار را دوست داشته باشد و برای او بمیرد.

من این را تقریباً بی‌ربط می‌دانم. چیزی که باید در موردش فکر کنیم این است که چطور سعی می‌کنیم یاد بگیریم دوست داشتن دشمنانمان چیست. بله، تشبیهی که در لوقا آمده واقعاً این نکته را روشن می‌کند.

اما آنچه به شما می‌گویم که می‌شنوید، دشمنان خود را دوست بدارید، به کسانی که از شما متنفرند نیکی کنید، کسانی را که شما را نفرین می‌کنند برکت دهید، برای کسانی که به شما بدی می‌کنند دعا کنید. تعریف شما از عشق چیست؟ این کلمه بسیار مهمی است. فکر می‌کنم تعریف کردن آن بسیار دشوار است.

منظورم این است که این چیزی است که خدا آن را می‌نامد. این فرمان اصلی است، درست است؟ خدا را دوست داشته باشید، همسایه‌مان را دوست داشته باشید. عشق چیست؟ فکر می‌کنم این را از پایپر گرفتم.

عشق یعنی با شادی نیازهای دیگران را بر نیازهای خود مقدم داشتن. این تعریف خوبی از عشق است. نه، اینکه با اکراه نیازهای دیگران را بر نیازهای خود مقدم داشتن.

عشق یعنی با شادی نیازهای دیگران را بر نیازهای خود مقدم داشتن. بلومبرگ آن را به عنوان فداکاری، پرهزینه برای خیر دیگری تعریف می‌کند. اما باید عنصری از شادی وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت عشق نیست.

اگر فرزندان کاملاً و مطلقاً مطیع بود و هیچ چیز دیگری، آیا می‌توانید بگویید که فرزندان شما را دوست دارد؟ منظورم این است که اگر احساسات و شادی را از آن بیرون بکشید. اگر همسران کاملاً مطیع شما

بود، آیا می‌توانید بگویید که همسران شما را دوست دارد؟ نه، می‌توانید بگویید که همسران و فرزندانان از شما وحشت دارند. وحشت زده

چه چیز دیگری غیر از شادی می‌تواند اطاعت مطلق را ایجاد کند؟ بنابراین، باید عنصر شادی را در آن بگنجانید. و من تعاریفی مانند این را شنیده بودم که فکر کنند دیگری از خودشان مهم‌تر است. خب، عیسی فکر می‌کرد ما برای او مهم‌تر هستیم چون ما از او مهم‌تر نیستیم.

بنابراین به همین دلیل است که من واقعاً این تعریف را دوست دارم، یعنی با شادی نیازهای دیگران را بالاتر از نیازهای خود قرار دادن. و این عشق خود را در تمایل ما برای دعا کردن برای آنها نشان می‌دهد. بونهوفر می‌گوید، دوست داشتن دشمنانمان به این معنی است که ما در کنار دشمن خود به تالار عرش بهشت می‌رویم تا از دشمن خود در برابر پدر آسمانی خود دفاع کنیم.

من هیچ ایده‌ای ندارم که چطور این کار را انجام دهم، اما این چیزی است که بونهوفر می‌گوید. دوشادوش دشمنت به تالار عرش بهشت برو و از دشمنت در برابر پدر آسمانی‌ات دفاع کن. این به آن معنا نیست که ما... خیلی دیر شده، اسم‌ها... گوردون فی یک بار به من گفت، همیشه اسم‌ها هستند که اول می‌آیند

من از پیشینه آن خبر ندارم. گوردون آلزایمر پیشرفته دارد. آخرین باری که با هم بودیم، او تازه به آلزایمر مبتلا شده بود.

و من داشتم می‌پرسیدم، او تقریباً بازنویسی تفسیرش را تمام کرده بود، و من گفتم، با خدا چطورید؟ او دارد ذهن شما را از بین همه مردم می‌گیرد. شاید بهتر باشد از بدنتان شروع کنید چون چیزهای زیادی در ذهن گوردون وجود دارد. و گوردون گفت که این روند خوبی بوده است.

خب، آیا این فوق‌العاده کتاب مقدسی نیست؟ دوم تیموتائوس. آیا این ارزیابی فوق‌العاده‌ای از زندگی نیست؟ روند خوبی بوده است. من آماده‌ام که شروع کنم.

دوره خوبی بوده. بعد از او پرسیدم، می‌خواهی تفسیرت را تمام کنی؟ و او گفت، می‌دانی، بیل، این اسم‌ها هستند که اول می‌روند. اسمی برای بعد از ظهر به ذهنم نمی‌رسد.

خب، پرسیدم: «چیکار می‌کنی؟» گفت: «ساعت شش بیدار می‌شوم و تا ظهر می‌نویسم، و بعد دست از کار می‌کشم. اگر بعد از ظهر بنویسم، صبح روز بعد، باید دوباره همه‌اش را بنویسم.» خب، این پیش‌زمینه بود.

این اسم‌ها هستند که اول می‌روند. به هر حال، یادم رفت که می‌خواستم در کل چه بگویم. دوشادوش دشمنت به تالار عرش آسمان برو تا از دشمنت در پیشگاه پدر آسمانی‌ات دفاع کنی.

این به این معنی نیست که شما بی‌تفاوت هستید، درست است؟ عشق از فردی به فرد دیگر و از موقعیتی به موقعیت دیگر متفاوت است. تنها کار محبت‌آمیزی که می‌توان با شوهری که به دخترتان آزار جنسی می‌رساند انجام داد، این است که او را به زندان بیندازید یا از خطر دورش کنید. داستان چیست؟ ما دوستی داشتیم که در یک کلیسای قدیمی می‌شناختیم و او در زندان بود، دوران محکومیتش را گذرانده بود، آزاد شده بود و دوباره دستگیر شده بود، چون با مشاوران املاک در آپارتمان‌ها ملاقات می‌کرد، روی آنها گاز می‌ریخت و آنها را زنده زنده می‌سوزاند.

و او تازه در کلیسا، جایی که ما قبلاً به آن جایگاه شهود می‌گفتیم، ایستاده بود و شهادتش را می‌داد. آن جمعه، او سعی کرد یک دختر را تا سر حد مرگ بسوزاند و به زندان برگشت. و وقتی کشیش کلیسا، که به خصوص به او نزدیک است، برای دیدنش به زندان رفت، گفت، می‌دانید، من باید اینجا باشم.

من در امان نیستم. نمی‌توانم؛ من به سادگی نمی‌توانم بیماری‌ام را کنترل کنم. من به محافظت خودم نیاز دارم.

من اینجا محافظت می‌شوم. نظر خیلی جالبی است. من یک خدمت مذهبی در زندان شروع کردم و به مردم شهادت دادم و آنها را به سوی خداوند هدایت کردم.

برای او امن نبود که بیرون باشد. برای دیگران، امن نیست که قربانیانشان بیرون باشند. این چیزی است که من می‌گویم.

دوست داشتن دشمنان انواع و اقسام اشکال مختلف را به خود می‌گیرد. این به آن معنا نیست که باید خودتان را در معرض سوءاستفاده قرار دهید. این به آن معناست که باید خردمند باشید، باید نکته‌سنج باشید، اما باید با میل و رغبت نیازهای طرف مقابل را بر خودتان مقدم بدانید، درست است؟ و تنها راه برای انجام این کار این است که بفهمیم پدر ما نیز همین کار را کرد، و اگر می‌خواهیم مانند او باشیم، باید همین کار را انجام دهیم.

بنابراین، وظیفه نهایی این است که کامل باشیم. و باز هم، ما هرگز تا بهشت کامل نخواهیم بود، اما می‌توانیم رشد کنیم، همانطور که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، در اقدامات فزاینده‌ای، می‌توانیم در بلوغ و در تمامیت و کمال رشد کنیم. عیسی با ما بسیار صبور است، اینطور نیست؟ او بسیار صبور است.

و او ما را تشویق می‌کند، پرورش می‌دهد، تربیت می‌کند، ما را به جلو می‌راند، وقتی شکست می‌خوریم با ماست، ما را بالا می‌کشد و به ما قدرت می‌دهد تا به جلو حرکت کنیم، وقتی نیاز به تنبیه داریم ما را تنبیه می‌کند، وقتی نیاز به تنبیه داریم ما را تشویق می‌کند، همیشه به جلو حرکت می‌کند. و این لذت سفر است. و ما به سمت کمال حرکت می‌کنیم.

روزی، وقتی بمیریم، کامل و بی‌نقص خواهیم بود زیرا گناه از بین خواهد رفت. ما هرگز خدا نخواهیم بود، اما بی‌نقص خواهیم بود، به عنوان مردان و زنان کامل، به عنوان انسان‌های کامل. اما من با قدرت خدا هر کاری از دستم بر بیاید انجام خواهم داد تا تا حد امکان به آن نزدیک شوم زیرا این سفر واقعاً خوب است.

بگذارید با این نکته در مورد دخترم صحبت‌م را تمام کنم. کریستن آدم فوق‌العاده‌ای است و تجربیات بسیار، آسیب‌زایی را پشت سر گذاشته است. مورد حمله قرار گرفتن امروز در صدر فهرست آسیب‌هایش نیست اما مطمئنم که در صدر فهرستش قرار دارد. و نکته شگفت‌انگیز در مورد کریستن این است که رنج یا ما را از خدا دور می‌کند یا به سمت خدا. اینطور نیست؟ وقتی به کریستن و اتفاقاتی که برایش افتاده و غیره نگاه می‌کنم، می‌بینم که رنج او را به سمت عیسی سوق داده است.

اگرچه این اتفاق ترسناکی بود، اما ایمان او را افزایش می‌دهد زیرا او دقیقاً همین است. همچنین او را به ما نزدیک‌تر می‌کند. و بله، ممکن است محرک‌ها و چیزهایی وجود داشته باشد که ما را نگران کند، اما او در مسیر رسیدن به کمال است.

و خدا، همانطور که جانی اریکسون تاتا می‌گوید، گاهی اوقات خدا اجازه می‌دهد چیزهایی که از آنها متنفر است، چیزهایی را که دوست دارد به انجام برسانند. و او او را دوست دارد، و در بحبوحه شرایط دشوار

تلاش می‌کند تا او را به سمت خود جذب کند تا به کمال روزافزون برسد. این چیزی است که در مورد آن صحبت می‌کنیم.

این فهرستی از بایدها و نبایدها نیست. این فهرستی از اتفاقاتی است که می‌افتد وقتی کاملاً درک می‌کنیم که چه کسی هستیم، خدا کیست و او ما را در چه سفری همراهی می‌کند. بنابراین دعای ما برای همه ما این است که از سفر حرکت به سوی کمال لذت ببریم.

باشه؟ باشه. از همه‌تون ممنونم. قدردان دعاهاتون هستم.

همچنین به دعا خواهیم پرداخت، موضوع دیگری که هیچ سوال الهیاتی در مورد آن وجود ندارد. بنابراین احتمالاً فردا فقط به دعا خواهیم پرداخت. فردا شما را خواهیم دید.

این دکتر بیل مونتس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۸، متی ۵:۳۱ و پس از آن اعمال عدالت بیشتر، بخش ۳ است.